

به موازات افزایش خطر و امکان پیدایش تحولات تازه، اتر و مارلینگ گمان می‌کردند چنانچه عثمانی‌ها پیش‌روی کنند، با واداشتن شاه به رفتن از تهران و انتقال پای‌تخت به جای دیگری که در منطقه نفوذ عثمانی نباشد، می‌توانند موقعیت خود را حفظ کنند. بنابراین در باریابی ۱۷ اوت / ۱۷ شوال، از شاه خواستند که روی این نقشه صحنه بگذارد. احمدشاه از گرفتن تصمیم قطعی در این باره طفره رفت، ولی اعلام آمادگی کرد که شورای سلطنت را تشکیل دهد و این موضوع در آن شورا به بحث گذاشته شود.^(۱۰۹)

شورای سلطنت، مرکب از وزرای پیشین، علماء، و سایر افراد متنفذ،^(۱۱۰) در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۱۶ / ۱۹ شوال ۱۳۳۴ در کاخ تابستانی شاه در صاحبقرانیه تشکیل گردید.^(۱۱۱) اتر و مارلینگ کوشیدند با ارائه نامه‌هایی تهدیدآمیز، شورا را در آخرین لحظه به گرفتن تصمیمی به سود خود وادارند.^۱ در آن نامه‌ها آمده بود اگر شاه در تهران بماند و تحت نفوذ و تسلط ترک‌ها قرار گیرد، چون دیگر توانایی ادامه تعهد بی‌طرفی در برابر روسیه و انگلیس را ندارد، پی‌آمدهای خطرناکی برای ایران و سرنوشت آینده کشور خواهد داشت. اما احمدشاه برخلاف انتظار قاطعیت و استقلال خود را نشان داد و به رغم خواست مارلینگ و اتر، نامه‌های آن‌ها را در شورا نخواند و نزد خود نگه داشت تا شورای سلطنت بتواند برکنار از تأثیر فشار بیرونی تصمیم بگیرد.^(۱۱۲) نتیجه مشاوره شورا بدون شک موافق میل اتر و مارلینگ نبود، زیرا شورا با اکثریت قاطع ۳۳ رأی در برابر ۲ رأی، مخالفت خود را با انتقال پای‌تخت و مسافرت شاه از تهران اعلام داشت.^(۱۱۳)

مردم تهران نیز که از شنیدن خبر مسافرت شاه نگران شده بودند، با فرستادن نمایندگان از شاه خواستند در تهران بماند و جداً از او تقاضا کردند از کاخ بیلاقی به کاخ شهری که در تهران بود، بازگردد.^(۱۱۴)

اوضاع نظامی در این میان بحرانی شده بود، زیرا عثمانی‌ها به پیش‌روی

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سندهای ۳۵ و ۳۶.

ادامه ندادند و روس‌ها نیروهای تقویتی به میدان آوردند و مواضع خود را در سلطان‌بلاغ و زنجان در سر راه قزوین و همدان استوار ساختند^(۱۱۵) و در ضمن با نیرویی که در مرکز ایران داشتند، از دو جناح به سوی موصل یورش بردند.^(۱۱۶)

سرانجام وثوق‌الدوله با دشواری‌های بسیار توانست دولتش را تشکیل دهد.^(۱۱۷) کابینه وثوق‌الدوله که هوادار روسیه و انگلیس بود، اعلام کرد بی‌طرفی را ادامه خواهد داد^(۱۱۸) و یکی از گام‌هایی که در این راه برداشت، لغو «قرارداد سپهدار» بود،^(۱۱۹) اما اوضاع تغییری نکرد.

پس از آنکه نظام‌السلطنه مراتب وفاداری خود را به شاه اعلان داشت، شاه براساس درخواست ۱۷ نوامبر ۱۹۱۵ / ۹ محرم ۱۳۳۴ قیصر آلمان^(۱۲۰) آمادگی ایران را برای پیوستن به دولت‌های مرکز، به شرط پیروزی قطعی عثمانی‌ها اعلام داشت.^(۱۲۱) اگرچه نماینده سیاسی عثمانی‌ها گفته بود نیروهای کشورش به زودی به تهران یورش خواهند برد،^(۱۲۲) اما واقعیت آن بود که عثمانی‌ها آمادگی چنین یورشی را نداشتند.^(۱۲۳) بدین ترتیب پیوستن ایران به جرگه دولت‌های محور که روس‌ها و انگلیسی‌ها به سبب عواقب آن در ترکستان^(۱۲۴) و افغانستان از آن اندیش‌ناک بودند، بار دیگر در بوتۀ اجمال ماند، گواهی که در نفس امر تردید بود که آیا پیوستن ایران به جبهه دولت‌های محور در آن اوضاع و احوال اصولاً می‌توانست سودمند باشد یا نه. اما نادولتی چنین اعتقادی نداشت و به زومر آلمانی که در تهران باقی مانده بود، محرمانه دستور داد فعلاً درباره ضرورت پیوستن ایران به جرگه دولت‌های مرکز چندان تأکید نکند، زیرا نادولتی معتقد بود پیوستن ایران بدون تردید تصمیم‌های شدید روسیه و انگلیس را از پی خواهد داشت و ایران به سبب ناتوانی نظامی‌اش، و به علت ضعف نیروهای عثمانی، بار سنگینی روی دوش دولت‌های مرکز خواهد نهاد و وضع از آنچه هست، دشوارتر می‌شود.^(۱۲۵)

انگلیسی‌ها است، سراسر آن استان مورد ادعای ایشان است.^(۱۲۹) ناگفته نماند که پیش از بسته شدن «قرارداد سپهدار»، مطبوعات روسی شمال ایران را بارها ولایت‌های روسی اعلام کرده بودند.^(۱۳۰)

به این ترتیب انگلیسی‌ها ناگزیر شدند منطقه بی‌طرف را که براساس عهدنامه قسطنطنیه به ایشان تعلق گرفته بود، به عنوان منطقه اصلی نفوذ خود تصرف کنند. بنابراین، مقاومت همه نیروهای مبارز آن نواحی را تحت عنوان این‌که دولت ایران نیز با این سرکوب موافق است، درهم شکستند و خطه مزبور را بخشی از حوزه «صلح بریتانیا»^۱ اعلام کردند، تا آن ناحیه مهم که به سان آخرین حلقه زنجیر پل قاهره - کلکته بود، برای تحقق مفاد قرارداد سایکس - پیکو^۲ آماده باشد.^(۱۳۱) در جنوب ایران حفظ دو موضع مهم برای انگلیسی‌ها ضرورت داشت: منطقه آبادان، هم‌راه با ذخایر نفتی اش^(۱۳۲) و شبه جزیره چند کیلومتری بوشهر. موقعیت بحرانی انگلیسی‌ها در بین‌النهرین و مطمئن نبودن از وضع هند، البته به آن‌ها اجازه نمی‌داد نیروهایشان را پراکنده کنند. آنان برای وارد کردن نیرو به جنوب ایران دو راه داشتند که یکی از آن دو راه عبور نیرو از منطقه مسکونی بختیاری بود. اما چون این اواخر انگلیسی‌ها به بختیاری‌ها زیاد اطمینان نداشتند، از این راه استفاده نکردند. راه دوم، وارد کردن نیروهای انگلیسی از راه بوشهر - شیراز بود. اما واسموس و تنگستانی‌ها این راه را بسته بودند. بنابراین تنها راهی که می‌ماند ورود افراد انگلیسی - هندی از راه جنوب شرقی ایران به منطقه جنوبی این کشور بود.

پس از بحران محرم ۱۳۳۴ انگلیسی‌ها همواره تلاش می‌کردند دولت ایران را وادارند با آمدن افسران انگلیسی موافقت کند، تا یک نیروی بومی جای‌گزین ژاندارمری در جنوب ایران شود. علت این کار این بود که نتوانسته بودند افسران سوئدی ژاندارمری را آلت مقاصد خود کنند و بنابراین برای تلافی این شکست می‌خواستند افسران سوئدی را با افسران انگلیسی

بخش سوم:

تحولات جنوب ایران پس از بهار ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق.

بحران ماه اوت / شوال، به سبب کافی نبودن آمادگی‌های آلمان و عثمانی نتوانست نتایج مؤثری به بار آورد و آزادی و استقلال ایران بی‌یار و یاور، با بسط نفوذ روسیه و انگلستان، از نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۴ به بعد، بیش‌تر مورد هجوم قرار گرفت.

کوشش نیروهای آزادی‌خواه ایران در تابستان و پاییز ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۴ ه.ق، در راستای این بود که با اتکاء به دولت‌های مرکز خود را از شر اعمال اختناق‌آمیز روسیه و انگلیس‌رهای بخشند و استقلال ظاهری کشور را به استقلال واقعی تبدیل کنند، اما تلاش آن‌ها از سوی روسیه و انگلیس با وقاحت تمام عنوان «تحریک» گرفت. پس از شکست نقشه‌های آلمان، دو هم‌سایه کوشیدند با دادن وعده‌های دروغین، ایرانیان را به سوی خود متمایل گردانند^(۱۲۶) و چون در این کار نیز موفق نشدند، تصمیم گرفتند عهدنامه قسطنطنیه^(۱۲۷) را که در اواخر سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق، میان خود بسته بودند، به مرحله اجرا بگذارند و به این ترتیب تقسیم کامل ایران را به مناطق اشغالی، بدون وجود منطقه بی‌طرف، عملی سازند. در بهار سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، روس‌ها نه تنها سراسر مغرب ایران، بلکه اصفهان را نیز تصرف کردند^(۱۲۸) و برای انگلیسی‌ها تردیدی باقی نگذاشتند که مطابق عهدنامه قسطنطنیه، تا وقتی که اصفهان مرکز بختیاری‌ها و منطقه اصلی نفوذ

1. Pax Britannica

2. Sykes - Picot

جای‌گزین کنند.^(۱۳۳) اگرچه این نقشه بدون رعایت تشریفات قانونی، براساس «قرارداد سپهدار» برای تشکیل یک نیروی ۱۱ هزار نفری در ۱۶ اوت / ۱۶ شوال، عملی شد،^(۱۳۴) اما انگلیسی‌ها پنج ماه پیش از آن، بدون موافقت دولت ایران، خودسرانه دست به تشکیل یک نیروی ایرانی در جنوب کشور زده بودند.^(۱۳۵)

در هیئت افسران انگلیسی، ایران‌شناس انگلیسی، ژنرال سر پرسی سایکس،^(۱۳۶) عضویت داشت. او از مارس ۱۹۱۶ / جمادی الأول ۱۳۳۴ بدون آن‌که اشتباه‌های آلمانی‌ها را مرتکب شود، از بندرعباس سربازگیری کرده بود. سایکس آموزش‌دهندگان انگلیسی - هندی کارآموده‌ای در اختیار داشت و تنها کسانی را به خدمت می‌گرفت که مورد اطمینان بودند. وی از استخدام سوارهای عشایری که وفاداری‌شان مورد تردید بود، خودداری کرد و پس از آن‌که نیروی خود را به طرز منظمی آموزش داد و تدارکات را فراهم نمود، پیش‌روی را آغاز کرد. هسته اصلی نیروی او را گروه کوچکی از نظامیان هندی - انگلیسی تشکیل می‌دادند.^(۱۳۷)

در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۱۶ / ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴ سایکس از بندرعباس به سوی کرمان حرکت کرد و پس از یک سفر شش ماهه از راه کرمان - یزد - اصفهان، در ۱۱ نوامبر / ۱۵ محرم ۱۳۳۵ به شیراز که «مهم‌ترین مرکز و پای‌گاه انگلیس در فارس» بود، وارد شد.^(۱۳۹) و بقیه نیروی ژاندارمری را به نیروی خود که اکنون افزایش یافته بود، بی‌درنگ ضمیمه ساخت.^(۱۴۰) نیروی سایکس، با عنوان پلیس جنوب، تنها برای تداوم بخشیدن به تسلط انگلیس در جنوب ایران تشکیل شده بود. اگرچه این نیرو ظاهراً خود را زیر نقاب «برقراری نظم و قانون به سود دولت‌های بریتانیا و ایران»^(۱۴۱) پنهان کرده بود، اما واقعیت این بود که انگلیسی‌ها همان‌طور که در هند عمل کرده بودند، می‌خواستند با تشکیل نیروهایی متشکل از افراد بومی، به ادامه سلطه‌شان مطمئن باشند.

فرمانفرما که در مارس / جمادی الأول، از ریاست وزرایی استعفا داده

بود، در آن وقت والی فارس بود.^(۱۴۲) او که در ابتدا از هر حیث به دستورهای کنسول تازه انگلیس، که هم‌زمان با ورود او به شیراز آمده بود، رفتار می‌کرد،^(۱۴۳) اکنون با ورود سایکس^(۱۴۴) در حکم آلت اجرای مقاصد او نیز درآمد. سایکس مانند یک فرماندار حکومتی هند، با اعمال روشی استعمارگرانه جنوب ایران را در آن سال‌ها آرامش بخشید. یا به عبارت دیگر، همه کوشش‌های آزادی‌خواهانه مردم را علیه سلطه انگلیسی‌ها سرکوب کرد.^(۱۴۵) گویی بخشی از وظیفه «برقراری نظم و قانون» این بود که سایکس در ابتدای مارس ۱۹۱۷ / اواخر جمادی الأول ۱۳۳۵ آلمانی‌های زندانی در شیراز را به زنجیر بکشد و آن‌ها را تسلیم روس‌ها کند؛ به همین دلیل، زندانیان هیچ‌گاه آن رفتار ناجوانمردانه را فراموش نکردند.^(۱۴۶)

سایکس، با سرکوب عشایر جنوب ایران که برخی از ایشان راه‌زنی می‌کردند و به دولت مرکزی اعتنا نداشتند، مسلماً مصدر خدماتی هم بود. البته ژاندارمری نیز این کار را با روشی که کم‌تر خشونت‌آمیز بود، قبلاً انجام می‌داد، اما تردیدی نیست که تلاش سایکس برای تقویت دولت مرکزی ایران نبود، چه این دولت از پاییز ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، پیوسته نارضایتی خود را از عملیات انگلیسی‌ها ابراز می‌داشت.^(۱۴۷) تنها هدف سایکس این بود که جنوب ناآرام ایران را، که شاید در حکم مستملک امپراتوری انگلیس به شمار می‌رفت، به سلسله مستعمرات انگلیس در خلیج فارس پیوند بدهد و در نتیجه آن جا را به جزئی از حوزه مقدم و سوق‌الجیشی ورود به هند تبدیل کند.

پس از تسلیم اسیران آلمانی به روس‌ها، حالا گذشته از زومر، دفتردار سفارت آلمان در تهران، که کاملاً منزوی شده بود، تنها یک آلمانی دیگر در ایران به سر می‌برد. او واسموس بود که در پشت کوه‌های بلندی که راه را بر ورود نیروهای عثمانی به غرب، شرق، و مرکز ایران بسته بود، هنوز سرپای خود ایستاده و با نشان دادن توانایی‌های فوق‌العاده، به حق عنوان «لورنس آلمان» را از آن خود کرده بود.^(۱۴۸) واسموس تنها با چند هزار تومان، اما با تکیه به احترام فراوان و اعتمادی که تنگستانی‌های صمیمی و ساده‌دل به

درست‌کرداری و شخصیت برجسته او می‌گذاشتند، نه تنها نواحی آن سوی بوشهر را مسلح کرد و با حمله‌های پی‌درپی انگلیسی‌ها را به آوردن قشون تقویتی واداشت، بلکه موفق شد جاده بوشهر - شیراز را که برای بازرگانی انگلیس اهمیت بسیار داشت، از ابتدای ماه اوت ۱۹۱۵ / اواخر رمضان ۱۳۳۳ ببندد.

شکست تلاش‌های آلمان در تهران و مغرب ایران، و سرانجام شکست تلاش‌های ماه آوریل ۱۹۱۶ / رجب ۱۳۳۴ در شیراز، آخرین تماس واسموس را با مقام‌های مافوق آلمانی‌اش قطع کرد. او ناچار شد به امید تحوّل در مغرب ایران یا اروپا که اوضاع مناسبی برای آغاز فعالیت‌های دوباره فراهم آورد، در وضعی بسیار دشوار در تنگستان به سر ببرد و مانند یک ایرانی در میان ایرانیان، البته در آن محیط آکنده از سیاه‌کاری‌های نواحی خلیج فارس، زندگی کند. (۱۴۹) محاصره کامل تنگستان از سوی انگلیسی‌ها و بروز دشواری‌های اقتصادی، که دامن‌گیر خود انگلیسی‌ها نیز می‌شد، موجب شد انگلیسی‌های اشغال‌گر با معاوضه ایرانیانی که در اوت ۱۹۱۶ / شوال ۱۳۳۴ در بوشهر اسیر شده بودند، با اسیران انگلیسی زندانی در اهرم موافقت کنند. این توافق به آتش‌بس میان طرفین انجامید و رفت و آمد به بوشهر آزاد شد و پول‌ها و کالاهای مصادره شده از توقیف خارج گردید. (۱۵۰) واسموس با توجه به وضع اضطراری خان‌های دوست خود، از آن توافق پشتیبانی کرد، اما هدف اصلی که آزاد ساختن هم‌کاران آلمانی‌اش بود، به نتیجه نرسید. وی از پشتیبانی آلمان برخوردار نبود و بنابراین جایی برای تحقق این هدف او باقی نمی‌ماند. (۱۵۱)

نتیجه دیگر تلاش‌های واسموس، که ادامه بسته بودن راه بوشهر - شیراز بود، پی‌آمدهای خطرناکی برای انگلیسی‌ها داشت. پس از مبادله زندانیان در ماه اوت / شوال، اگرچه کالاهای بازرگانی انگلیسی از آن راه می‌گذشت، اما از حمل و نقل تجهیزات نظامی پلیس جنوب، که سایکس آن را تشکیل داده بود و برای انگلیسی‌ها اهمیت فوق‌العاده داشت، جلوگیری می‌شد. (۱۵۲)

وسایل مورد نیاز سایکس از راه طولانی و ناامن بندرعباس می‌رسید و کوشش سایکس برای گشودن راه بوشهر - شیراز، به صورت قهرآمیز، به سبب پای‌داری عشایر محلی به جایی نرسید. (۱۵۳) از سوی مخالفت آشکار مردم و عشایر، به ویژه قشقایی‌ها، به رهبری صولت‌الدوله، علیه روش استبدادی سایکس، موقعیت او را به خطر می‌انداخت و دولت ایران نیز برای نشان دادن استقلال خود، تشکیل پلیس جنوب را تهدیدی نسبت به استقلال و آزادی عمل خویش تلقی می‌کرد. (۱۵۴) اما سایکس با بهره‌گیری از قاطعیت نداشتن عشایر و پراکندگی شان، وضع مخاطره‌آمیز خود را که به سادگی ممکن بود باعث بازداشت او و از هم پاشیدن پلیس جنوب گردد، در مه ۱۹۱۸ / رجب ۱۳۳۶ بهبود بخشید. او با استفاده از تذبذب عشایر، آن‌ها را علیه یک‌دیگر برانگیخت و با نیرنگ‌هایی که به کار بست، صولت‌الدوله را از ریاست قشقایی‌ها برکنار کرد و سردار احتشام مطیع را به جای او گذاشت. (۱۵۵) واسموس در این تغییر و تحولات نقشی نداشت و صولت‌الدوله نیز نقشه پستی‌بانی واسموس را نپذیرفته بود. دلیل او این بود که انتصاب دوباره‌اش به ریاست ایل این گمان را پدید می‌آورد که آلمانی‌ها صحنه‌گردان اصلی هستند، حال آن‌که نقشه این کار بایستی جنبه کاملاً ایرانی داشته باشد. (۱۵۶) و شاید مخالفت صولت‌الدوله با نقشه واسموس از این جهت بود که او امید نداشت بتواند با امکانات موجود در تنگستان به پیروزی برسد.

سایکس با آن‌که توانست با یک سلسله عملیات، موقعیت خود را استوار سازد و قشقایی‌ها را از میدان بیرون براند، اما گشوده شدن راه بوشهر - شیراز، تنها پس از شکست کامل عثمانی در جنگ، عملی گردید. پراکندگی خان‌های محلی دشتستان و تنگستان و بیش‌تر از همه فراگیر شدن بیماری آنفولانزا در آن تاریخ، مانع مقاومت می‌شدند. نیروهای انگلیسی مستقر در بوشهر، بدون دردسر زیاد زایر خضرخان و شیخ حسین‌خان را که سال‌ها بود در کارشان اختلال می‌کردند، از محل راندند و به جای ایشان افراد قابل

اطمینان خود را گماردند.^(۱۵۷) اما نیروهای اعزامی انگلیس، تازه در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۹ / ۲۴ رجب ۱۳۳۷ توانستند به کازرون برسند و به نیروهای سایکس بیونندند. جاده بازرگانی بوشهر - شیراز که با تلاش یک تن بسته مانده بود، پس از گذشت سه سال و نیم، با حضور ۲۰ هزار تن، باز شد و به راه بزرگ تدارکاتی تبدیل گردید.^(۱۵۸)

پس از آتش‌بسی که گفتیم، واسموس کوشید به تهران برود و خود را به زومر برساند، ولی ژاندارم‌ها در قم دست‌گیرش کردند و تحویل انگلیسی‌ها دادند.^(۱۵۹) آن‌ها هم او را تحت الحفظ، و در وضعی که برای هر دو طرف تأسف‌آور بود، روانه آلمان کردند.^(۱۶۰)

بخش چهارم:

حکومت موقت نظام‌السلطنه در سیاست نوین ایران

۱. تأسیس حکومت موقت نظام‌السلطنه در کرمانشاه

از پی حرکت سپاه عثمانی به داخل ایران، نظام‌السلطنه^(۱۶۱) راهی ایران گردید و به همراهی فوزی بیگ، وابسته نظامی عثمانی و سردار مقتدر رئیس جدید ستاد نیروهای ایرانی در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۶ / ۲۴ رمضان ۱۳۳۴ از بغداد وارد کرمانشاه شد تا اداره امور مناطقی را که سپاهیان عثمانی تصرف کرده بودند، به عهده بگیرد و دست به تشکیل نیروی منظم ایران بزند.^(۱۶۲) شورای برگزیده نظام‌السلطنه، که اعضای آن عبارت بودند از میرزا محمد علی خان کلوب، ادیب السلطنه، مدرس، حاج عزالممالک، و میرزا قاسم خان، در کرمانشاه به او پیوستند.^(۱۶۳) اما از نمایندگان آلمان هیچ کس دیده نمی‌شد. واسل در سفر بود، نادلنی تازه به استانبول وارد شده و ویلامویتس وابسته نظامی آلمان نیز چند روز پیش از ورود نظام‌السلطنه، درگذشته بود. با پیروزی عثمانی‌ها و اختیاراتی که عثمانی‌ها و آلمانی‌ها به نظام‌السلطنه داده بودند، موقعیتش بسیار استوار شده^(۱۶۴) و با ماندن دموکرات‌های مخالف در بغداد، برنامه سیاسی او نیز منسجم‌تر و مطمئن‌تر گردیده بود. سلیمان میرزا، سید جلیل، شیخ حسین تهرانی، واعظ، کاظم‌زاده، یکانی، امیرخیزی، استرآبادی، تنکابنی و امیرحشمت^(۱۶۵) در شمار عناصری بودند که از همکاری با نظام‌السلطنه خودداری ورزیدند و در بغداد ماندند، زیرا پس

از تجربه‌های ماه‌های اخیر^(۱۶۶)، به ویژه پس از کنار گذاشتن سلیمان میرزا از عضویت کمیسیون اجرایی، آن‌ها امکان هم‌کاری با نظام‌السلطنه را نمی‌دیدند^(۱۶۷) و در عین حال همه انتقادات را متوجه آلمانی‌ها می‌دانستند، زیرا ایشان با نشان ندادن قاطعیت، عامل تنها گذاشتن دموکرات‌ها و دیگر عناصر ملی‌گرا به‌شمار می‌آمدند.^(۱۶۸) البته در کنار این جریان، این‌گرایش وجود داشت که خواهی‌نخواهی باید با عثمانی‌ها نیز تماس گرفت. چون تفاهم با فوزی‌بیگ امکان نداشت، بنابراین دموکرات‌ها بهتر دیدند خود تقی‌زاده به استانبول بیاید و از طریق گفت‌وگو با مقام‌های بالای عثمانی، راه‌حلی برای این قضیه پیدا کند.^(۱۶۹) اما تقی‌زاده بیم داشت اگر به استانبول برود، عثمانی‌ها خود او را نیز دست‌گیر کنند.^(۱۷۰)

هنگامی که در اواخر ماه اوت / شوال، نادلونی وارد بغداد شد، دموکرات‌های باقی‌مانده پس از تماس با او دریافتند که او نیز چون واسل برداشت نادرستی درباره‌شان دارد^(۱۷۱) و ارزشی را که لازم است، برای دموکرات‌ها قایل نمی‌شود. اما به هر حال سلیمان‌میرزا و کاظم‌زاده، شاید با امیدواری به سیاست نوین آلمان در ایران، از او خواستند در کرمانشاه کوشش کند هم‌کاری ایشان با دولت موقت ادامه داشته باشد و نادلونی قول داد که این امکان را بررسی کند.^(۱۷۲)

نظام‌السلطنه اداره امور غیرنظامی را در کرمانشاه به دست گرفت و با پشتی‌بانی عثمانی‌ها که نیروهای خود را به فرماندهی علی احسان‌پاشا در خط دولت‌آباد - آوج - سقز، با نوسان‌های اندک، در برابر یورش روس‌ها حفظ کرده بودند،^(۱۷۳) تشکیلات دیوانی ترتیب داد^(۱۷۴) و مناصب را به این شرح تعیین کرد:

امور خارجه	محمدعلی خان مافی
امور داخله	ادیب‌السلطنه
مالیه	محمدعلی خان کلوب
عدلیه	سید حسن مدرس

پست	میرزا قاسم خان
فوائد عامه	حاجی عزالمالک
جنگ	سالار لشگر ^(۱۷۵)

این تشکیلات دیوانی که بخش عمده اعضای آن همان افراد کمیسیون اجرایی برگزیده در قصر شیرین بودند،^(۱۷۶) منطبق با تشکیلات یک حکومت موقت بود. حالا برخلاف ماه‌های مارس و آوریل / جمادی الاول و جمادی الثانی، که بنابه ملاحظه حکومت مرکزی تهران از به‌کار بردن اصطلاح حکومت موقت پرهیز می‌شد، از ذکر آن خودداری نمی‌گردید.^(۱۷۷) نظام‌السلطنه پس از آن‌که موافقت غیرمستقیم تهران را به دست آورد،^(۱۷۸) رابطه‌اش را با پای‌تخت قطع کرد؛ گویا این‌که فرزند فرمانفرما و داماد نظام‌السلطنه، یعنی سالارلشگر، طرف‌دار و عضو حکومت موقت او بود.^(۱۷۹) عضویت سالارلشگر (داماد نظام‌السلطنه) و محمدعلی خان مافی (پسر نظام‌السلطنه) در این کابینه و احراز دو سمت مهم امور خارجه و جنگ، در حقیقت به معنای این بود که اختیار آن سمت‌ها در دست خود نظام‌السلطنه می‌باشد.^(۱۸۰) از این‌ها گذشته، او به دل‌خواه خود برای همدان، دولت‌آباد، و بروجرد حاکم تعیین کرده و دست به وصول مالیات زده بود.^(۱۸۱)

به این ترتیب ظاهراً نظام‌السلطنه در رأس قشون ملی ایران^(۱۸۲) قرار گرفت و ستاد مشترک ایران - عثمانی - آلمان نیز به ریاست سردار مقتدر^(۱۸۳) که از پشتی‌بانی عثمانی‌ها برخوردار بود، تشکیل گردید.^(۱۸۴) وظیفه این ستاد، تجدید سازمان ژاندارمری ایران و سربازگیری برای تشکیل ارتشی منظم در ایران بود. لازم به یادآوری است که اندیشه استفاده از سوارهای عشایر به کلی کنار گذاشته شد.

۲. اقدام‌های نادلونی برای ایجاد ترتیباتی نوین در مناسبات آلمان با نظام‌السلطنه

نادولنی که به عنوان کاردار آلمان در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۶ / ۱۴ ذی‌قعدة

۱۳۳۴ وارد کرمانشاه شد،^(۱۸۵) خود را با دشواری‌هایی روبه‌رو یافت که با وجود پیمان‌های بسته شده میان آلمان - عثمانی، و آلمان - ایران هنوز حل نشده بودند و لازم بود جزئیات سیاست تازه آلمان در ایران با بستن قراردادهای دیگری حل و فصل شود. یکی از دشواری‌های سیاست نوین آلمان در ایران، این بود که سمت سفارت آن کشور، پس از مسافرت واسل، به مدت دو ماه خالی مانده بود و حکومت موقت نظام‌السلطنه تنها با پشتیبانی عثمانی‌ها تشکیل شده بود. فوزی‌بیگ وابسته نظامی یک‌دنده عثمانی و معتمد انورپاشا توانسته بود با استفاده از غیبت نماینده سیاسی دولت متبوعش، نظام‌السلطنه را زیر نفوذ خود قرار دهد و ظاهراً برای نخستین بار مناسبات دوستانه‌ای میان ایران و عثمانی به وجود آورد. موضع نامعلوم و گاه حتی متعارض آلمان، به هنگام اقامت مهاجران در بغداد، و شدت گرفتن اختلاف با دموکرات‌های هوادار آلمان، همگی از عوامل اتکا و نزدیکی نظام‌السلطنه به عثمانی‌ها بود. از طرفی سیاست آلمان و عثمانی در ایران، که اولی از اندیشه‌های ملی‌گرایانه و دومی از احیای اتحاد اسلام پشتیبانی می‌کردند، به تدریج از یک‌دیگر فاصله گرفتند و از سوی دیگر، فوزی‌بیگ که طرفدار متعصب اتحاد اسلام بود، با بدگمانی به کوشش‌های تازه آلمان در ایران می‌نگریست. بنابراین، توافق دو دولت بر سر اجرای مفاد قرارداد مورخ ۲۱ اوت ۱۹۱۶ / ۲۱ شوال ۱۳۳۴ از همان آغاز مورد تردید بود^(۱۸۶) و اگر آلمان در پی هدف‌های ویژه خود برنمی‌آمد و نماینده سیاسی آن کشور از روش ترک‌ها پشتیبانی نمی‌کرد، مسلماً دشواری‌های تازه‌ای سر راه دو کشور ایجاد می‌گردید.

نادولنی که در یادداشت ۷ ژوئن / ۵ شعبان^(۱۸۷) جداً خواستار ادامه فعالیت آلمان در ایران شده بود، به هیچ روی با سیاست محافظه‌کارانه سلف خود دکتر واسل موافق نبود^(۱۸۸) و برعکس «همه این مسایل کلی و شخصی را حاشیه‌ای می‌دانست»^(۱۸۹) و اطمینان داشت پس از بهبودی اوضاع نظامی، همه نقشه‌هایی که از سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق، در سر پرورنده بود تحقق

می‌یابند. برنامه کار او^(۱۹۰) که اصول کلی‌اش در یادداشت ۷ ژوئن طرح‌ریزی شده بود این واقعیت را می‌پذیرفت که بایستی مناسبات دوستانه میان ایرانی‌ها، عثمانی‌ها و آلمانی‌ها برقرار باشد، اما در کنار آن، آلمان در مسایل نظامی حق نظارت داشته باشد و خود را از قید تعهدهای الزام‌آور رهایی بخشد.^(۱۹۱) بدیهی است که این نظریات با روش یک‌سویه و خودسرانه عثمانی‌ها و درخواست تضمین ایرانی‌ها سازگاری نداشت. نظر دیگر او درباره اعاده ارتباط با «افغانستان که دارای ارزش بسیار بود»^(۱۹۲) و تحریک اهالی آن حدود بر ضد روسیه و انگلیس البته از سوی عثمانی‌ها پذیرفته می‌شد؛ گواهی که مدت‌ها بود هند به عنوان آخرین هدف عثمانی کم‌کم از برنامه عثمانی‌ها بیرون گذاشته شده بود و از همه این‌ها گذشته، مسئله مهم روابط آلمان و عثمانی این بود که آیا نادولنی بدون توجه به واقعیت‌های گذشته می‌توانست روی نقشه اتحاد دینی عثمانی - ایران - افغانستان صحه بگذارد و از تأکید بر احساسات ملی‌گرایانه چشم‌پوشد! از سویی یکی از مسایلی که مانع برقراری مناسبات صمیمانه نادولنی و نظام‌السلطنه می‌شد، این بود که نادولنی روی موقتی بودن حکومت او پیوسته تأکید می‌کرد و مایل بود تا آن‌جا که ممکن است ارتباط خود را با «مقام‌های تهران که عامل تعیین‌کننده» بودند، حفظ نماید.^(۱۹۳)

ویژگی‌های شخص نادولنی، روی تلاش‌هایش برای روشن کردن روابط آلمان - ایران - عثمانی تأثیر منفی می‌گذاشت، زیرا اگرچه او شجاع و متهور بود، اما اخلاقی سرد و خشک داشت^(۱۹۴) و برخلاف سلف خود واسل «شرقی‌ها را جذب نمی‌کرد و نمی‌توانست از روی تفاهم شخصی، نه از راه اعمال قاطع و درست، روی شرقی‌ها اثر بگذارد.»^(۱۹۵) اما برای نخستین بار توانست میان آلمانی‌ها هم‌آهنگی ایجاد کند، زیرا سرهنگ گلایش به تقاضای شخصی خودش، به عنوان مرخصی استعلاجی، در تاریخ ۱۹ ژوئن / ۱۷ شعبان، فراخوانده شد^(۱۹۶) و افسرانی که به فرماندهی سرهنگ لوین باقی ماندند، با یک‌دیگر صمیمانه هم‌کاری داشتند^(۱۹۷) و درباره علمیات در

ایران، میان نادرولنی و ژنرال گرمسان، افسر تام‌الاختیار ستاد ارتش آلمان، اتفاق نظر بود. گرمسان که همراه با نادرولنی از استانبول به بغداد آمده بود،^(۱۹۸) اندکی پس از نادرولنی وارد کرمانشاه شد^(۱۹۹) و در اواخر سپتامبر / اوایل ذی‌حجه، برای تبادل نظر و کسب اطلاعات به ملاقات علی احسان‌پاشا در قرارگاه تیپ سیزدهم در همدان، رفتند^(۲۰۰) و پس از گفت‌وگو با او، به بهترین نحوی که ممکن بود میان آن‌ها تفاهم حاصل شد.^(۲۰۱) در اواسط اکتبر / اواخر ذی‌حجه، خلیل‌پاشا نیز به کرمانشاه وارد شد و بر سر ادامه عملیات با او هم توافق حاصل شد.^(۲۰۲)

به عقیده نادرولنی، نخستین دور گفت‌وگوها با نظام‌السلطنه و فوزی‌بیگ بسیار خوب بود^(۲۰۳) و او با مأموریتی که از سوی دولت متبوعش داشت،^(۲۰۴) به رییس حکومت موقت اعلان کرد که آلمان در ایران و کشورهای خاوری هم‌سایه ایران، نه ادعای ارضی دارد و نه سیاست ویژه‌ای را دنبال می‌کند. اصرار آلمان تنها بر ادامه موجودیت ایران، به عنوان یک کشور مستقل میان دو همسایه روسیه و انگلیس است.^(۲۰۵) با همه این‌ها، چندی نگذشت که نظام‌السلطنه از روش غیردوستانه نادرولنی شکوه سر داد^(۲۰۶) و علت اصلی این کار همانا تلاش نادرولنی برای رهایی آلمان از قید تعهدهای پیشین کشورش بود.

نادرولنی فهمیده بود که تا آن وقت هیچ‌گونه موافقت الزام‌آور با نظام‌السلطنه و دولت ایران، حاصل نشده؛ بنابراین آلمان «آزادی عمل» داشت.^(۲۰۷) به نظر نادرولنی، نبودن چنین تعهدی شامل پیمان کاینیتس - نظام‌السلطنه نیز می‌شد؛ گرچه حتی در دوره سفارت دکتر واسل به این نکته توجه نمی‌شد.^(۲۰۸) ضمانتی که واسل داده بود و تضمین آلمان درباره حفظ استقلال ایران^(۲۰۹) را موکول به شرکت این کشور در جنگ ساخته بود، منتفی شمرده می‌شد؛ زیرا ایران در جنگ شرکت نکرده بود^(۲۱۰) و نظام‌السلطنه هم قبول داشت که پیمان بسته شده با کاینیتس، اعتبارش را از دست داده و حتی پذیرفته بود که براساس مقررات حقوق بین‌الملل، آلمان تعهدی در برابر ایران

ندارد. اما سخنان نظام‌السلطنه از این امید سرچشمه می‌گرفت که شاید بتواند با بستن یک قرارداد بیست ساله با آلمان، به تضمین قطعی حفظ استقلال کشور دست یابد.^(۲۱۱) اما نادرولنی مصمم بود هیچ‌گونه قراردادی که متضمن تعهدی برای آلمان باشد امضاء نکند، حتی اگر کشور متبوعش از آن قرارداد امتیازی به دست آورد.^(۲۱۲) واکنش منفی نادرولنی، نسبت به قراردادی که نظام‌السلطنه به شدت خواستار آن بود،^(۲۱۳) این پی‌آمد را داشت که فوزی‌بیگ از یک سو عثمانی را برای سپردن آن تضمین به جای آلمان معرفی کند^(۲۱۴) و از سوی دیگر نظام‌السلطنه در صدد برآید ضمن ادامه تماس با نادرولنی، توسط وحیدالملک، که فرستاده او به برلین بود، گفت‌وگوهای مستقیمی را با آلمان آغاز کند.^(۲۱۵)

شاید یکی از دلایل برانگیخته شدن نظام‌السلطنه علیه نادرولنی، ورود سلیمان میرزا و کاظم‌زاده در سپتامبر / ذی‌قعدة، به کرمانشاه بود و تلاشی که نادرولنی برای شرکت سلیمان میرزا در اداره امور داشت.^(۲۱۶) اما با توجه به شدت یافتن اختلاف‌ها میان وفادارترین عناصر طرف‌دار آلمان و نظام‌السلطنه، اکنون بسیار بعید بود که تلاش‌های نادرولنی برای برقراری آشتی و شرکت دموکرات‌ها در اداره امور، ثمری داشته باشد؛^(۲۱۷) به عکس این تلاش‌ها این بدگمانی را برمی‌انگیخت که هدف از کوشش نادرولنی ایجاد یک جبهه مرکب از طرف‌داران آلمان و عناصر مخالف نظام‌السلطنه و نهایتاً عناصر مخالف عثمانی است. از این رو بود که وابستگی نظام‌السلطنه به عثمانی‌ها بیش‌تر گردید و نادرولنی تقریباً زود مطمئن شد که «نظام‌السلطنه آلت دست فوزی‌بیگ، و وسیله تحریک علیه آلمان، شده است.»^(۲۱۸)

در این اوضاع و احوال نادرولنی می‌هراسید که پس از به رسمیت شناختن مقام پیش‌تازی عثمانی در ایران، از سوی آلمان، فعالیت‌های نظام‌یافته و تحریک‌انگیز فوزی‌بیگ، آثار نفوذ آلمان در ایران را از بین ببرد. او برای جلوگیری از این کار لازم دید موجبات فراخواندن فوزی‌بیگ را فراهم آورد یا آن‌که در صدد جلب نظر بیش‌تر نظام‌السلطنه برآید. اما از آن‌جا که راه حل دوم

نمی‌توانست مانع رقابت فوزی‌بیگ باشد، بنابراین نادولنی به لوسوو هشدار داد «میان فوزی‌بیگ و آلمان»^(۲۱۹) یکی را برگزیند. او از لوسوو درخواست کرد نزد اتورپاشا پادرمیانی کند تا فوزی‌بیگ فراخوانده شود و به جای او نماینده دیگری که احساسات ضدآلمانی نداشته باشد، برگزیده شود.^(۲۲۰)

۳. مأموریت وحیدالملک در برلین و انجام گفت‌وگوهای مربوط به کرمانشاه مناسبات نوینی که آلمانی‌ها در پی برقراری آن با نظام‌السلطنه بودند، گذشته از مزاحمت‌هایی که عثمانی‌ها برای آن ایجاد می‌کردند، با گسیل وحیدالملک به برلین، و طباطبایی به استانبول، با دشواری روبه‌رو شد و بر دشواری موقعیت نادولنی در کرمانشاه افزود.

در این میان مذاکرات با نظام‌السلطنه، به جریان خود ادامه می‌داد و نادولنی برای جلوگیری از واکنش تند وی، خود را از جریان گفت‌وگوها کنار نمی‌کشید؛ البته در طی گفت‌وگوها «تقاضای غیرقابل اجرای ایران درباره گرفتن تضمین»^(۲۲۱) رد شد. هنگامی که خبر مذاکرات وحیدالملک، فرستاده نظام‌السلطنه، از برلین رسید، نادولنی دریافت که همه تلاش‌های او برای کاستن از درخواست‌های ایران و رسانیدن آن‌ها به سطح معقول، نقش برآب شده است. از این رو بود که او تلگرافی برای لانگورت فرستاد و درخواست کرد از هرگونه مذاکره و معامله با وحیدالملک خودداری گردد، زیرا جز در این صورت همه تلاش‌های وی به مخاطره خواهد افتاد. نادولنی افزوده بود که گام به گام عمل می‌کند و سرانجام به مقصود می‌رسد و تنها لازم است که لانگورت «صبر و اعتماد داشته باشد».^(۲۲۲) اما وحیدالملک در همین مدت توانسته بود از دولت آلمان اطلاعیه‌ای تقریباً به سود خود بگیرد.

وحیدالملک و طباطبایی^(۲۲۳) در اواخر ژوئیه ۱۹۱۶ / اواخر رمضان ۱۳۳۴ وارد استانبول شدند تا پس از مذاکره با مقام‌های ترک، راهی برلین شوند.^(۲۲۴) آن‌ها هدف از مسافرت خود را این‌گونه وانمود ساختند که می‌خواهند «میان حکومت موقت و نمایندگی‌های ایران در خارج، ارتباط

لازم را برقرار سازند و با موافقت دولت‌های مرکز، اصول و مقدمات شرکت ایران را در جنگ معلوم و فراهم کنند.»^(۲۲۵) آن‌ها افزودند: «به اعتقاد ما پیش از آن‌که ایران با دشمن دیرینه‌اش، روسیه وارد جنگ آشکار شود، اکنون که هستی خود را به مخاطره می‌اندازد، باید دقیقاً بداند که در عوض، چه چیزی به دست خواهد آورد.»^(۲۲۶)

وحیدالملک هنگام گفت‌وگو با مترنیخ، سفیر آلمان در استانبول، سیاست آن کشور را به باد انتقاد گرفت و گفت آلمان با دست زدن به عملیات بدون هدف و نامناسب، و پشتی‌بانی نکردن از ایران، این کشور را در موقعیتی خطرناک قرار داده است و بنابراین ایران باید بداند «آیا در صحنه شطرنج سیاسی، و در نظر آلمان، تنها یک پیاده است که بایستی برای نجات شاه قربانی شود؟»^(۲۲۷) یا آن‌که می‌تواند مطمئن باشد دولت‌های مرکز، به ویژه آلمان، این کشور را در نبرد برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی، پشتی‌بانی خواهند کرد؟ ملت ایران مایل نیست کشور صحنه نبرد روسیه و عثمانی باشد و نمی‌تواند این بیم را نداشته باشد که هرگاه عثمانی در صحنه کارزار ایران پیروز شود، از ادعاهای ارضی چشم‌پوشد. هدف آن دو از مسافرت به برلین، به دعوت دولت آلمان، این است که با انجام گفت‌وگوهای مستقیم با گردانندگان و شخصیت‌های سیاسی، این مسایل را روشن نمایند. با آن‌که به عثمانی‌ها خوش‌بینی چندانی نداشتند، اما در استانبول از سوی وزراء و سایر شخصیت‌های عثمانی پذیرفته شدند و روی هم رفته با آنان به توافق رسیدند.^(۲۲۸)

مترنیخ نظر خوبی درباره وحیدالملک پیدا کرد و بی‌درنگ به برلین گزارش داد با توجه به اوضاع و احوال موجود «هرگونه تلاش برای جلوگیری از مسافرت آن دو به برلین، تفسیرهای نامناسبی از پی خواهد داشت.»^(۲۲۹)

اما مقام‌های برلین حاضر نبودند به گفت‌وگو با آنان تن در دهند، زیرا در آن وقت محتاط‌تر شده بودند و تا زمانی که تحوّل نظامی و به دنبال آن تحوّل سیاسی روی نمی‌داد، از سپردن تعهدهای الزام‌آور پرهیز می‌کردند؛ در ضمن

هنوز از نتایج سیاست خود در ایران هم، آگاهی کافی نداشتند.^(۲۳۰) به علاوه، چون دربارهٔ انجام فعالیت‌های مشترک با عثمانی‌ها به توافق رسیده بودند، میلی به انجام اقدام‌های یک‌سویه و گفت‌وگو بدون شرکت عثمانی‌ها نداشتند. زیمرمن به مترنیخ اطلاع داد با توجه به شرایط موجود، گفت‌وگو با آن دو تن در آلمان، تنها با شرکت سفیر عثمانی امکان‌پذیر است و بنابراین باید این موضوع بررسی شود که آیا مناسب‌تر نیست مذاکرات در استانبول انجام پذیرد!^(۲۳۱) با آن‌که وحیدالملک و طباطبایی موافقت کردند مذاکرات را به اتفاق عثمانی‌ها انجام دهند، اما روی مسافرت به برلین، برای کسب تعهد صریح آلمان دربارهٔ تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران^(۲۳۲) هم‌چنان اصرار می‌ورزیدند. تلاش‌های دیگر برای جلوگیری از ورود آن‌ها به آلمان، از قبیل بهانه کردن تراکم کار یا انجام گفت‌وگوها در استانبول، زیر نظر عزت‌الله هدایت که از سوی کمیتهٔ ملیون برلین به آن شهر آمده بود،^(۲۳۳) تنها سبب برانگیخته شدن نغمه‌های ناسازگار گردید.^(۲۳۴) سرانجام وحیدالملک به ابتکار خود در ۵ سپتامبر / ۷ ذی‌قعدة، برای گفت‌وگو با صفاءالملک، وزیرمختار ایران در اتریش، به وین رفت تا بعداً راهی برلین گردد.^(۲۳۵) او در ۱۰ سپتامبر / ۱۲ ذی‌قعدة، وارد برلین شد، اما طباطبایی در استانبول باقی ماند.^(۲۳۶)

زیمرمن در ۲۶ سپتامبر / ۲۸ ذی‌قعدة، وحیدالملک را به حضور پذیرفت و از او خواست که تقاضایش را یک‌جا و کتبی تسلیم کند و قول داد که «درخواست‌ها را با تفاهم کامل و با شرکت عثمانی‌ها بررسی کند»^(۲۳۷) وحیدالملک با فرستادن یادداشتی در همان روز، درخواست‌ها و اصول کلی مذاکرات را به این شرح تسلیم وزارت خارجهٔ آلمان کرد:

۱. به رسمیت شناختن حکومت موقت نظام‌السلطنه به عنوان ادامه، یا به عبارت درست‌تر، به عنوان بازتابی از دولت قانونی مستوفی‌الممالک با حفظ حقوق خود دربارهٔ بستن معاهده‌ها.

۲. تضمین بدون قید و شرط استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران و تعهد دربارهٔ شرکت دادن ایران در مذاکرات صلح.
۳. به رسمیت شناختن قراردادی که میان مستوفی‌الممالک و نمایندگان دولت‌های مرکز بسته و امضاء شده است.
۴. پستی‌بانی مالی برای رسیدن به هدف‌های نظامی و غیرنظامی.
۵. تشکیل نیروهای منظم در ایران، به روش سربازگیری سنتی در ایران، به فرماندهی افسران عثمانی و آلمانی و فرستادن تدارکات و تجهیزات از قبیل پول، جنگ‌افزار، و مهمات.
۶. به رسمیت شناختن حکومت موقت از سوی نمایندگی‌های سیاسی آلمان.
۷. پرهیز از بروز مناقشه میان عناصر نظامی و غیرنظامی و دادن اختیاراتی در این باره به نمایندهٔ سیاسی آلمان در ایران.
۸. گسیل یک نیروی نظامی آلمانی.^(۲۳۸)
۹. برقرار کردن خط تلگراف با نظام‌السلطنه.

به گفتهٔ وحیدالملک مواد ۱ تا ۳ را عثمانی‌ها پذیرفتند.^(۲۳۹) خلیل‌پاشا وزیر خارجهٔ عثمانی، که در همان وقت در برلین به سر می‌برد، گفتهٔ وحیدالملک را تأیید و اعلان کرد دولت متبوعش برای تحقق مواد ۱ تا ۳ هیچ‌گونه اعتراضی به دولت آلمان ندارد. وحیدالملک درخواست کرد آلمان در تأیید این مواد رسماً اعلامیه‌ای صادر کند.^(۲۴۰) طرح مطالب مندرج در مواد ۱ تا ۳ نشان می‌داد که ایرانی‌ها قصد داشتند آلمان را نسبت به ایران متعهد سازند و گفت‌وگوهایی را که مستوفی‌الممالک آغاز کرده و نظام‌السلطنه در قصر شیرین ادامه داده بود، سرانجام به تعهدی الزام‌آور تبدیل کنند؛ چه نظریات آلمان دربارهٔ سپردن تضمین مشروط به شرکت ایران در جنگ، تردید بسیار برمی‌انگیخت.

اما وزارت خارجهٔ آلمان، برای موافقت با درخواست‌های وحیدالملک آمادگی نداشت و زیمرمن به وزیر خارجهٔ عثمانی اطلاع داد دولت آلمان

حکومت نظام السلطنه را تنها به عنوان «ارگانی که اختیارات دولت مرکزی زیر فشار و وظایف شاه فاقد آزادی عمل را اعمال می‌کند»^(۲۴۱) به رسمیت می‌شناسد و حدود اعمال قدرت این ارگان محدود به همان قلمروی است که ارتش عثمانی از نیروی دشمن پاک کرده است. بستن معاهده الزام آور درباره تمامی ایران، موکول به زمانی است که بخش اعظم خاک آن کشور و پایتخت آزاد شود و شاه ایران بتواند آزادی عمل خود را دوباره به دست آورد. اما با وجود این، دولت آلمان از هم‌اکنون از شرکت ایران در کنفرانس صلح استقبال می‌کند. از نظر وزیر خارجه آلمان، اشاره وحیدالملک به قرارداد (مفاد ماده ۳) از یک اشتباه و بدفهمی سرچشمه می‌گرفت، زیرا قرارداد موصوف از نظر آلمان، فقط به منزله اطلاعیه‌ای بود که از سوی نمایندگان سیاسی آلمان - اتریش - عثمانی به مستوفی الممالک تسلیم شده بود^(۲۴۲) و این امکان نیز بود که عین چنان اطلاعیه‌ای به نظام السلطنه ارائه گردد؛ به شرط آنکه اطلاعیه تنها درباره آن بخش از خاک ایران باشد که از نیروی دشمن پاک شده است. البته پس از آزاد شدن سراسر خاک ایران و پایتخت آن، اطلاعیه فوق می‌تواند بر سراسر خاک ایران دلالت داشته باشد، زیرا شرط مهم آن اطلاعیه از زمان مستوفی الممالک آن بود که کل ایران در جنگ شرکت کند. از نظر آلمان، مفاد مواد ۴ تا ۷ و نیز مفاد ماده ۹ با بسته شدن موافقت‌نامه‌های میان مقام‌های صالح در کرمانشاه، عملی شده است.^(۲۴۳) تنها مسئله، گسیل نیروی نظامی آلمان به ایران است که فعلاً به سبب دشواری‌های حمل و نقل، ممکن نیست، اما اکنون که عثمانی و آلمان با هم متحد شده‌اند، «برای ایران چه تفاوتی خواهد داشت که نیروهای قدرت‌مند عثمانی شانه به شانه ایرانیان در جنگ شرکت کنند»^(۲۴۴) زیرا نیروهای عثمانی می‌توانند در حکم همان نیروی آلمانی باشند که ایران خواستار آن است.

خلیل‌پاشا نظر آلمان را درباره موادی که حکومت نظام السلطنه را به طور مشروط به رسمیت می‌شناخت، پذیرفت^(۲۴۵) و درباره مفاد پاسخ یادداشت

وحیدالملک^۱ به توافق رسید.^(۲۴۶) پاسخی که در ۱۳ اکتبر / ۱۵ ذی‌حجه، به وحیدالملک داده شد، برای او غافل‌گیرکننده بود. وحیدالملک توقع امتیازهای بیش‌تری داشت. از این رو خشم خود را پنهان نساخت و گفت نصف ایران پشت سر نظام السلطنه است و او نماینده حقیقی و قانونی اکثریت مردم آن کشور است.^(۲۴۷)

مقام‌های وزارت خارجه با تجربه‌هایی که از روی داده‌های اخیر ایران به دست آورده بودند، دیگر دچار توهم نبودند و در پاسخ اعتراض‌های وحیدالملک یادآوری کردند که نظام السلطنه تنها در ولایات کرمانشاه، لرستان، دولت‌آباد، همدان، کردستان، یعنی در بخشی از باختر ایران، یا به عبارت دیگر، در بخش‌های پاک‌سازی شده از دشمن تسلط دارد، اما هنوز عده‌ای از بختیاری‌ها که با نظام السلطنه دشمنی دارند، روشی محتاطانه دارند و قشقای‌ها نیز به ظاهر زیر نفوذ انگلیسی‌ها هستند و والی پشتکوه هنوز در گرفتن تصمیم مردد است. به علاوه، هنوز عده‌ای از اتباع آلمانی در دست ایرانی‌ها اسیرند و تنگستانی‌ها نیز مجبور شده‌اند اسیران انگلیسی خود را تسلیم کنند.^(۲۴۸) در هر حال، زیم‌رن، به وسیله نادلنی از نظام السلطنه خواست که وحیدالملک را فراخواند.^(۲۴۹)

اطلاعیه‌ای که آلمانی‌ها به وحیدالملک داده بودند، توسط نادلنی به نظام السلطنه نیز تسلیم شد.^(۲۵۰) رئیس حکومت موقت، اطلاعیه را با «احساساتی متفاوت»^(۲۵۱) پذیرفت. شاید دلیلش این بود که این ماجرا را دخالت در گفت‌وگوهایش با نادلنی در کرمانشاه تلقی می‌کرد. بنابراین او گفت وحیدالملک حق انجام گفت‌وگو در مسایل مهم را نداشته است و تنها به این منظور به برلین فرستاده شده که اوضاع و احوال را به آگاهی نواب برساند^(۲۵۲) و درباره آن اطلاعیه نیز این‌طور اظهار نظر کرد که اطلاعیه‌ای است ناقص، زیرا آن‌چه براساس آن اطلاعیه به ایران تعلق می‌گیرد، به مراتب

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۳۹.

کمتر از آن است که دکتر واسل در موقع مأموریت خود آماده بود به ایران تسلیم نماید. (۲۵۳)

نادولنی از آن اطلاعاتی را نخواست، زیرا بنا به برداشت او، مفاد اطلاعاتی، ادامه گفت‌وگوهای او و نظام السلطنه را نفی نمی‌کرد و نظر او را درباره در پیش گرفتن روشی محتاطانه، در موضوع تضمین، مورد تأیید قرار می‌داد. نادولنی عقیده داشت باید با مبادله پیش‌نهادها، در گفت‌وگوهای آینده، از ایجاد بدگمانی پرهیز شود، اما او مصمم بود تنها پیش‌نهادهایی را ارائه کند که هم نقطه نظرهای آلمان و هم اوضاع و احوال ایران را پیش روی داشته باشد. (۲۵۴)

نادولنی روی موقتی بودن حکومت نظام السلطنه تأکید بسیار داشت، زیرا علی‌احسان پاشا در آن وقت آماده حمله به قزوین بود و نادولنی امیدوار بود تهران به زودی ضمیمه منطقه نفوذ آلمان و عثمانی گردد (۲۵۵) و از ابتدای نوامبر ۱۹۱۶ / محرم ۱۳۳۵ فوزی‌بیگ و اندک اندک نادولنی آماده شدند که با فرستادن نامه‌ای برای شاه، سیاست خود را برای او توضیح دهند. (۲۵۶)

اما نظام السلطنه آن‌طور که نادولنی می‌خواست به انتظار حوادث نماند و زود فهمید که گفت‌وگو با نادولنی در کرمانشاه نتایج مهمی به بار نخواهد آورد و برخلاف گفته پیشینش که وحیدالملک را در طرح مسایل مهم در برلین محق ندانسته بود، خودش وحیدالملک را مأمور کرد در برلین با مقام‌های آلمانی وارد مذاکره شود. (۲۵۷) طرح اصلی مذاکرات را نظام السلطنه تهیه کرده بود و از این قرار بود که آلمان، اتریش، و عثمانی، با قراردادی، استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را به مدت ۲۰ سال تضمین کنند و دولت‌های ضامن متعهد شوند هنگام بستن قرارداد صلح، کلیه معاهده‌ها، قراردادها و پیمان‌های فیما بین ایران و متفقین و امتیازهای متفقین و وام‌های ایران را ملغی و باطل اعلام کنند و در عوض دولت‌های مرکز به مدت ۲۰ سال، در به دست آوردن امتیازها، نسبت به متفقین حق تقدم داشته باشند. (۲۵۸) زیمرمن این طرح را «از هر نظر غیر قابل قبول» (۲۵۹) خواند و اظهار تردید کرد که اصلاً چنین طرحی از سوی نظام السلطنه ارائه شده باشد. اما واقعیت این بود که این همان طرحی

بود که نظام السلطنه تا آن وقت بی‌هوده درباره‌اش با نادولنی مذاکره کرده بود و اینک می‌خواست به مقام‌های برلین ارائه کند. (۲۶۰) نادولنی برای این که گفت‌وگوهای خود را در کرمانشاه بغرنج نکند، مایل بود مقام‌های برلین مذاکره با وحیدالملک را قطع کنند و مستقیم و غیرمستقیم با بی‌اعتنایی به او بفهمانند که مأموریتش در برلین تمام شده، تا به این ترتیب نظام السلطنه نیز از رد شدن درخواست‌هایش مطمئن شود. (۲۶۱)

اما نادولنی در این باره اشتباه می‌کرد، زیرا هنگامی که نظام السلطنه و طرف‌دارانش از رد شدن تقاضای خود در موضوع تضمین آگاه شدند، این بار به اطلاعاتی‌های دکتر واسل در موضوع تضمین (۲۶۲) متوسل گردیدند و به چهار نامه او استناد کردند.^۱ به اعتقاد آن‌ها، دکتر واسل در آن نامه‌ها شرکت نظام السلطنه در جنگ را تصدیق نموده و ایران، با استناد به نامه‌های واسل، به تعهد خود درباره شرکت در جنگ عمل کرده بود و در نتیجه اطلاعاتی مربوط به تضمین، از مشروعیت قانونی برخوردار بود. (۲۶۳) اما نادولنی اجرای شرط مربوط به ورود ایران در جنگ را نمی‌پذیرفت و اصولاً درباره اهمیت آن نامه‌ها نیز تردید داشت و با حاد شدن موضوع، (۲۶۴) یادآور شد که نخستین نامه، که حاوی اطلاعاتی دولت آلمان است، البته جنبه رسمی دارد، اما بقیه آن‌ها که مربوط به تأیید اجرای شرط شرکت ایران در جنگ است، برعکس «جنبه اظهار نظر شخصی دارد و نشانی از تعهد الزام‌آور برای دولت» در آن نیست. (۲۶۵)

نظام السلطنه که تلاش‌هایش را برای به رسمیت شناساندن موضوع تضمین، از سوی نادولنی، ناکام می‌دید، از وحیدالملک خواست که اقامتش را در برلین تمدید کند؛ (۲۶۶) در حالی که نادولنی به توصیه دولت متبوعش می‌کوشید وحیدالملک از آلمان فراخوانده شود. (۲۶۷) حضور وحیدالملک در برلین، گذشته از آن که سبب بغرنج شدن گفت‌وگوها در کرمانشاه می‌شد، پای

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند‌های ۲۲ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.

حیثیت نادرولنی را نیز به میان می‌کشید؛ چه نادرولنی معتقد بود فقط نواب است که باید به عنوان نماینده سیاسی ایران به رسمیت شناخته شود و از پذیرش نمایندگی دایمی نظام‌السلطنه در برلین پرهیز گردد، زیرا در غیر این صورت سفارت آلمان در کرمانشاه نیز به مرتبه سفارت آلمان در حضور نظام‌السلطنه تنزل خواهد کرد.^(۲۶۸) نادرولنی همه ادعاهای نظام‌السلطنه^(۲۶۹) را برای رسمیت ریاست خود و رسمی بودن «رییس الوزرای» او^(۲۷۰) رد کرد و او را تنها به عنوان نماینده دولت ایران قلمداد نمود. دلیل نه‌چندان محکمی که نادرولنی می‌آورد این بود که اگر با نظام‌السلطنه جز این رفتار شود، «گذشته از آن‌که ممکن نیست، موافق حیثیت ما نیز نخواهد بود.»^(۲۷۱) به این ترتیب نادرولنی امیدوار بود مقام‌های وزارت خارجه آلمان، حتی با توسل به نواب هم که شده، برای فراخواندن وحیدالملک اصرار کنند؛ زیرا بیرون راندن «نماینده و فرستاده مغول» نه‌تنها موقعیت آلمان را تضعیف نمی‌کند، بلکه به عکس سبب تقویت آن نیز خواهد شد.^(۲۷۲)

ایرانیان مقیم برلین از فراخواندن وحیدالملک استقبال نکردند و کمیته ملیون ایرانی آن شهر مراتب هم‌دردی خود را با او ابراز داشت.^(۲۷۳) نواب نیز که درباره این موضوع از نظام‌السلطنه تلگرافی دریافت کرده بود،^(۲۷۴) طی نامه‌ای از زیمرن درخواست کرد تسلیم نادرولنی نشود.^(۲۷۵)

زیمرن که به جای یاگوو مدیرکل شده بود و از نادرولنی پشتیبانی می‌کرد، به آگاهی نواب رساند که به کاردار سفارت آلمان در ایران دستور داده شده با نظام‌السلطنه فقط در کرمانشاه مذاکره شود و بنابراین، مذاکره با وحیدالملک دیگر مفهومی نخواهد داشت. از آن گذشته، نظر نادرولنی را تأیید کرد که وجود یک نمایندگی دایمی از سوی نظام‌السلطنه در برلین، مناسب به نظر نمی‌رسد.^(۲۷۶) پس از این اظهارنظر، وحیدالملک بی‌درنگ در آخر دسامبر ۱۹۱۶ / اواخر صفر ۱۳۳۵ در برلین اعلان کرد که به زودی عازم استانبول خواهد شد و به همراه طباطبایی در آن شهر باقی می‌ماند و به کرمانشاه باز نمی‌گردد.^(۲۷۷)

۴. اختلاف نظر نادرولنی با فوزی‌بیگ؛ راه یافتن پان‌اسلامیسم و پان‌توراتیسم در سیاست عثمانی نسبت به ایران
پس از اعلامیه زیمرن، ماجرای وحیدالملک به سود نادرولنی پایان یافت، اما بی‌فراستی و بی‌انعطافی نادرولنی، گذشته از آن‌که او را منزوی ساخت، روابط وی با نظام‌السلطنه را به تیرگی کشاند. او سرچشمه همه مخالفت‌ها را شخص فوزی‌بیگ می‌دانست و از ماه اکتبر / ذی‌حجه به بعد، برکناری او را به عنوان این‌که «هر دم بر خیال‌بافی بیمارگونه پان‌اسلامیستی اش دامن زده می‌شود، و نیز بدگمانی تسلط‌ناپذیرش علیه آلمان حد و مرزی نمی‌شناسد»^(۲۷۸) خواستار شده بود. نادرولنی مطمئن بود که فوزی‌بیگ سرمنشأ و محرک «مخالف‌خوانی‌ها و تندروی‌های» نظام‌السلطنه است^(۲۷۹) و معتقد بود آن فرستاده ترک قصد دارد از راه انجام تحریک علیه آلمان، بدگمانی ایرانیان علیه عثمانی‌ها را از میان بردارد و این‌طور وانمود کند که عثمانی ایران را در برابر خطر آلمان حفظ خواهد کرد.^(۲۸۰)

سرگرد عمر فوزی‌بیگ، پیش از آن آجودان انورپاشا و طرف اعتماد او بود.^(۲۸۱) او به عنوان رییس ستاد رئوف‌بیگ شاهد متلاشی شدن هیئت افغانستان، و بعداً به عنوان وابسته نظامی عثمانی در ایران، ناظر دوره پیش‌تازی سیاست آلمان در آن کشور بود. او از همان زمان می‌دید که فعالیت عثمانی‌ها در ایران و سرزمین‌های مجاورش، تحت‌الشعاع سیاست آلمان قرار گرفته‌است. اکنون که سیاست آلمان در ایران عقب‌نشسته و سیاست عثمانی از تسلط آلمانی‌ها رها گردیده بود، فوزی‌بیگ خود را تنها یک مأمور رسمی دولت عثمانی می‌دانست و مقامش را ناشی از ارزش‌های شخصی خودش می‌پنداشت.

سیاست آلمان در ایران که در درجه اول به سبب بی‌فراستی و پراکندگی آراء گرداندگانش، در هدف‌یابی و کم‌بود امکانات، به شکست گراییده بود، اینک که سیاست عثمانی جای سیاست آلمان را گرفته بود، خود را در دام همان اشتباه‌های آلمانی‌ها می‌افکند، زیرا با دخالت فوزی‌بیگ یک‌دنده و

متعصب، که به ظاهر از پستی‌بانی انورپاشا نیز برخوردار بود، همان اندیشهٔ پان‌اسلامیسم و اتحاد دینی سه‌گانهٔ عثمانی-ایران-افغانستان از نو طرح شده بود؛ همان اندیشه‌ای که آلمانی‌ها بارها با آن مبارزه کرده بودند^(۲۸۲) و مؤثر نبودنش به کرات ثابت شده بود.

با گذشت زمان به تدریج مسلم‌گردید تأکید بر اتحاد مذهبی که در آغاز به اعلان جهاد علیه روسیه و انگلیس انجامید، اکنون در حکم بخشی از وسایل گسترش حوزهٔ قدرت عثمانی در دوران پس از جنگ درآمده و به‌طور کلی اهمیت خود را از جهت به مخاطره افکندن انگلیس در هند از دست داده است. اما هرچه نواحی غربی امپراتوری عثمانی بیش‌تر به تسلط انگلیسی‌ها درمی‌آمد، به همان نسبت تلاش عثمانی‌ها برای پیش‌روی به سوی خاور برای جبران آن تسلط، زیادتر می‌شد. دوشادوش اتحاد سه‌گانهٔ دینی، اندیشهٔ پان‌تورانیسم یا پان‌ترکیسم، به مقیاس وسیعی بیش‌تر نضج می‌گرفت و اندیشهٔ زنده ساختن فرهنگ کهن ترک و فرهنگ آسیای مرکزی، که از افکار ضیاء گوکالپ سرچشمه می‌گرفت، در آغاز جنگ توجهٔ بسیاری را به خود معطوف داشت و سرانجام برنامهٔ سیاست خارجی عثمانی‌ها گردید. هدف از این برنامه، اتحاد ملیت‌های متشکل از تیره‌های اقوام ترک بود؛ از ترک‌های عثمانی گرفته تا ترک‌های قفقاز ترکستان، آسیای مرکزی، آسیای صغیر، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاتارستان. نظر این بود که همهٔ ترک‌ها در امپراتوری عظیم توران با هم متحد شوند.^(۲۸۳)

از دیدگاه پان‌تورانیسم، ایران همان موقعیت مهمی را داشت که از نظرگاه پان‌اسلامیسم و اتحاد سه‌گانهٔ مذهبی مطرح بود. الحاق بخشی از خاک ایران، ولایت زرخیز آذربایجان، و مردم ترک زبان ایران، همان‌گونه که روی داده‌های بعدی نیز نشان داد، از قبل برنامه‌ریزی شده بود.^(۲۸۴) اما نخستین مقاومت هشیارانهٔ ایرانیان در برابر تلاش‌های تجاوزگرانهٔ عثمانی‌ها، آنان را بر آن داشت که زیر پوشش دین در ایران، ابتدا از نقشه‌های پان‌تورانیستی سخن به میان نی‌آورند و نفوذ خود را زیر لوای اشاعهٔ وحدت اسلامی گسترش دهند.

اما آلمانی‌ها در کرمانشاه متوجهٔ دسیسهٔ عثمانی‌ها شدند و بین آن‌ها و عثمانی‌ها برخوردهایی به وجود آمد.^(۲۸۵)

فوزی‌بیگ با آن‌که مُسَلِّماً منشأ عربی داشت، از طرف‌داران پروپاقرص پان‌تورانیسم به شمار می‌آمد و عقیده داشت «آلمان پس از پیروزی در جنگ، مقام پیش‌تازی در اروپا را به دست خواهد آورد و عثمانی هم باید در آسیای باختری و مرکزی به این مقام دست یابد.»^(۲۸۶) آن‌گاه نتیجه می‌گرفت که «آلمان باید در مسایل ایران، با پادرمیانی عثمانی‌ها عمل کند.»^(۲۸۷) ناگفته نماند که خلیل‌پاشا هم اسیر توهمات پان‌تورانیستی بود و همواره با شور و اشتیاق، از پادشاهی چنگیزخان سخن به میان می‌آورد.^(۲۸۸)

نادولنی در آغاز، این نقشه‌های خیال‌بافانه را محصول اندیشه‌های جنون‌آمیز شخصی می‌دانست، اما در واقع این‌طور نبود و انورپاشا نیز با اعتقاد کامل از پان‌تورانیسم پستی‌بانی می‌کرد و همین اندیشه سرانجام به مرگ او در ۱۹۲۲ در ترکستان انجامید.^(۲۸۹) با آن‌چه گذشت آشکار است که اصرار نادولنی دربارهٔ برکناری فوزی‌بیگ، که آن را راه‌حل کلی مشکلات می‌دانست، نمی‌توانست نتیجه‌ای داشته باشد.

پان‌تورانیسم در آغاز، در اختلاف‌های میان نادولنی و فوزی‌بیگ، نقش مهمی نداشت و موضوع پان‌اسلامیسم که نمی‌توانست در ایران منشأ تحوُّلی باشد، مطرح گردید. اما به هر حال هر دو اندیشه با ملی‌گرایی ایرانی سازگاری نداشتند و از آن‌جا که نادولنی سیاست گذشتهٔ آلمان دربارهٔ پستی‌بانی از آزادی و ملی‌گرایی را پیش‌گرفت،^(۲۹۰) طبعاً برخورد میان آلمانی‌ها و عثمانی‌ها، همانند زمان رئوف‌بیگ، پرهیزناپذیر می‌شد. اما تفاوت عمده این بود که در آن زمان عثمانی‌ها مزاحم تلاش‌های آلمان در ایران بودند، اما اکنون به نظر عثمانی‌ها، آلمانی‌ها مانع پیروزی تلاش‌های عثمانی‌ها شده بودند.

نادولنی پس از تلاش‌های نافرجام، برای جلب تفاهم و توافق با فوزی‌بیگ، اطمینان یافت که توانایی هم‌کاری با او را ندارد و بدین ترتیب بود که با اصرار از سفیر آلمان در استانبول خواست موجبات برکناری فوری او را

فراهم نماید.^(۲۹۱) ساره که به جای ویلامویتس وابسته نظامی آلمان شده بود^(۲۹۲) و ژنرال گرسمن، موضع ضدآلمانی فوزی بیگ را سرچشمه اصلی همه تحریک‌ها در کرمانشاه تشخیص دادند و از نادولنی پشتیبانی کردند.^(۲۹۳) بنابراین، ساره نیز خواستار عزل فوزی بیگ بود،^(۲۹۴) اما گرسمن که در باطن با برکناری او موافق بود، نسبت به شتاب ورزیدن در این باره هشدار می‌داد، زیرا از جانب خلیل‌پاشا مطمئن بود که «او جداً پشتیبانی فوزی بیگ باقی خواهد ماند».^(۲۹۵) از این رو گرسمن چون به پیروزی تلاش خود تردید داشت، بهتر می‌دید موقتاً علیه تمایل خلیل‌پاشا اقدامی نشود «تا مناسبات آکنده از اعتماد و اطمینانی که با موفقیت با عثمانی برقرار شده است» در مخاطره نیفتد.^(۲۹۶) لوسو و نیز معتقد بود به هر حال «نباید این مسئله را دنبال کرد».^(۲۹۷) با این همه، گرسمن درباره فوزی بیگ با انورپاشا و علی بیگ هم‌پا، کارشناس عثمانی مسایل ایران گفت‌وگو کرد، اما پاسخ صریحی نگرفت. تنها به او گفتند که به زودی انورپاشا درباره موضع و چه‌گونگی رفتار فوزی بیگ در برابر آلمانی‌ها دستورالعملی برای او خواهد فرستاد. از این گذشته، علی بیگ هم‌پا نیز می‌کوشید برای مهار فوزی بیگ کسی را به عنوان کاردار سفارت عثمانی به ایران بفرستد.^(۲۹۸) در این میان لوسو و از گرسمن خواست نادولنی و ساره را وادارد موقتاً با فوزی بیگ کنار بیایند و «هم‌کاری میان آلمان و عثمانی که اینک بالأخره برقرار گردیده است» به مخاطره نیفتد^(۲۹۹) و در ضمن با فرستادن تلگرافی از نادولنی خواست که تا رسیدن نماینده سیاسی عثمانی، راهی برای ایجاد نوعی هم‌زیستی با فوزی بیگ پیدا کند.^(۳۰۰)

۵. تکمیل موافقت‌نامه‌های نظامی

خلیل‌پاشا و گرسمن در آخر نوامبر و آغاز دسامبر ۱۹۱۶ / محرم و صفر ۱۳۳۵ از بغداد وارد کرمانشاه شدند و پیش از عزیمت خلیل‌پاشا به همدان - در ضمن گرسمن نیز بعداً به بغداد بازگشت - درباره مسایل نظامی میان آلمان

و عثمانی به توافق رسیدند.

قرارداد نظام السلطنه - ویلامویتس که برای افسران آلمانی تنها نقش مشاور قابل شده بود^(۳۰۱) سبب شد در سازمان نوین ارتش ایران همه اختیارات در دست عثمانی‌ها متمرکز شود^(۳۰۲) و افسران آلمانی تنها در بخش‌های اداری و اقتصادی به کار مشغول شوند.^(۳۰۳) در ضمن بقیه نیروی ژاندارمری که توسط لوبن گردآوری شده بود، هم‌چنان در دست آلمانی‌ها باقی ماند.^(۳۰۴) اما پس از مدتی در میان آلمانی‌ها این گفت‌وگو پیش آمد که ویلامویتس و کیسلینگ در چشم‌پوشی از حق نظارت و سایر امتیازهای مربوط به اعمال قدرت درباره افسران آلمانی، شتاب ورزیده‌اند^(۳۰۵) و از این رو آلمانی‌ها کوشیده‌اند نفوذ خود را در سازمان نوین نظام ایران، از نو تقویت کنند. اما با توجه به این‌که فوزی بیگ صریحاً اعلام کرده بود شرکت افسران آلمانی در آموزش افراد، زیر نظر فرماندهان عثمانی انجام خواهد شد، نادولنی به جای آن‌که بکوشد دو بخش نظامی ژاندارمری و قشون را، که شاید اختلاف‌های آلمان و عثمانی در دوگانگی آن بی‌اثر نبود، با یک‌دیگر وادار به همکاری کند،^(۳۰۶) برعکس توصیه کرد که آن دو بخش از یک‌دیگر جدا بمانند و ژاندارمری زیر نظر آلمانی‌ها و قشون تحت نظر عثمانی‌ها باشد. نادولنی این دوگانگی را برای سیاست کشور متبوعش زیان‌بار نمی‌دانست و عقیده داشت چون ژاندارمری نیرویی ارزش‌مند و مجهز به پیاده‌نظام و تیربار است، قرار گرفتن آن زیر نظر آلمان، به معنای «کاهش عملیات»^(۳۰۷) نخواهد بود.

به هنگام اقامت خلیل‌پاشا و گرسمن در کرمانشاه، امر تقسیم وظایف، در آموزش نظامیان ایران، مورد تأیید قرار گرفت و به رغم مقاومت انورپاشا، «خلیل‌پاشای عاقل»^(۳۰۸) موافقت کرد عثمانی‌ها آموزش سپاه منظم یا فوج‌ها^(۳۰۹) را بپذیرند و آلمانی‌ها نیز امر آموزش ژاندارمری و نظارت در امور اقتصادی سازمان نظامی را عهده‌دار گردند. برپایه این توافق‌ها، افسران عثمانی وارد خدمت ایران شدند، اما آلمانی‌ها ویژگی آلمانی بودن خود را

مانند گذشته حفظ کردند.^(۳۱۰) این توافق‌ها به تأیید نظام‌السلطنه رسید^(۳۱۱) و گفتنی است که در این میان افسران آلمانی از یک فرماندهی فعال برخوردار نبودند.^(۳۱۲)

کار سربازگیری و آموزش نفرات به خوبی پیش می‌رفت، طوری که در اواخر نوامبر ۱۹۱۶ / اوایل صفر ۱۳۳۵ تقریباً یک فوج ۴۰۰۰ نفری، ژاندارمری ۱۵۰۰ نفری، و ۱۲ تیربار، وجود داشت^(۳۱۳) و جنگ‌افزاری که به بغداد و کرمانشاه وارد شده بود، تکافوی مجهز ساختن ۱۰۰۰۰ ایرانی را می‌کرد.^(۳۱۴) یکی از علمای بزرگ مقیم نجف هم برای نشان دادن تفاهمش، شمشیر متبرکی برای نظام‌السلطنه فرستاد.^(۳۱۵)

پس از برقرار شدن این تفاهم‌ها، گرسمن، به درخواست لودندورف^(۳۱۶) گزارشی از وضعیت موجود برای او فرستاد. او در این گزارش نتیجه گرفته بود که بدون پشتی‌بانی مالی آلمان، همه کوشش‌های آلمان در ایران باز خواهد ایستاد یا شکست خواهد خورد و عثمانی‌ها نیز ناگزیر خواهند شد بخش‌های زیادی از اراضی ایران را که متصرف شده‌اند از دست بدهند. گرسمن در آن گزارش نیز قید کرده بود که به رغم لطمه موقتی به نام نیک آلمان، ایرانی‌ها هنوز به پشتی‌بانی آلمانی‌ها امیدوارند و بنابراین با توجه به هدف‌های اقتصادی آلمان در دوران پس از جنگ در ایران، عقب‌نشینی آلمان از ایران توصیه‌پذیر نیست.^(۳۱۷)

۶. فعالیت‌های سفارت آلمان در کرمانشاه، بازگشت نیدرمایر از افغانستان به جز نادولنی، که در آن وقت کاردار سفارت آلمان بود، و ف. بلوشر^۱ و ا.ف. دروفل^۲ نیز به ترتیب دبیر و مترجم سفارت بودند.^(۳۱۸) در اکتبر ۱۹۱۶ / ذی‌حجه ۱۳۳۴ آخرین کنسول آلمان در اصفهان، یعنی کاردورف، با هم‌راهان خود وارد کرمانشاه شد.^(۳۱۹) بی‌بی‌مریم، یکی از سرکردگان ایل

بختیاری، آن‌ها را ماه‌ها دور از چشم روس‌ها، در کوه‌های سمیرم، پناه داده بود.^(۳۲۰) در ابتدای دسامبر / اواخر صفر، زایلر و فاستینگ متخصص بی‌سیم که از چنگ انگلیسی‌ها در شیراز گریخته بودند، به کرمانشاه رسیدند.^(۳۲۱) کاردورف بعداً به آلمان فراخوانده شد، ولی زایلر به عنوان مترجم در سفارت باقی ماند.^(۳۲۲) نادولنی می‌کوشید با آن گروه اندک اما متجانس، سیاست آلمان را برای نخستین‌بار، برپایه روشی یگانه، به پیش ببرد. نقشه‌های او از نیازهای زمان جنگ فراتر می‌رفت و می‌کوشید در نواحی زیر تسلط نظام‌السلطنه «نمونه یک کشور کوچک» را بسازد تا پس از پیروزی‌های بعدی، آن کشور بتواند شایستگی خود را برای همکاری با آلمان نشان دهد و با «مهمان‌نوازی ایرانی» که روس‌ها انتظار آن را داشتند، رویارویی کند. یکی از شرایط اجرای این برنامه، و نیز یکی از خدمات نادولنی، با توجه به دشواری‌هایی که از پیش وجود داشت، همین بود که آن مأمور آلمانی توانست برای نخستین‌بار میان مقام‌های سیاسی سفارت و مسئولین امور نظامی، همکاری صمیمانه‌ای به وجود آورد.

آلمان عهده‌دار پرداخت حقوق مقام‌های اداری و نظامی سازمان نوین بود.^(۳۲۳) نادولنی پیش از حرکت به ایران، پول زیادی همراه آورده و در برلین دستور ضرب لیره طلای عثمانی و سکه‌های نقره ایرانی را داده بود.^(۳۲۴) به علاوه او چهار میلیون مارک اسکناس همراه داشت که معادل ریالی آن به خط فارسی روی اسکناس چاپ شده بود.^(۳۲۵) در کرمانشاه یک بانک آلمانی به ریاست کرومپتر^۱ تأسیس گردید^(۳۲۶) و مبادله آن اسکناس‌ها آغاز شد. چون پشتوانه اسکناس‌ها موجود بود، ایرانی‌ها کم‌کم به اعتبار پول‌های کاغذی اطمینان یافتند.^(۳۲۷) در آغاز هزینه امور اداری و نظامی مبلغ ۲۰۰ هزار مارک در ماه بود که در اثر ازدیاد سازمان‌های دولتی و پیش‌رفت کار سربازگیری، به زودی به ۵۰۰ هزار مارک افزایش یافت.^(۳۲۸) سایر تعهدات مالی ناشی از

قول و قرارهای پیشین، مانند جبران خسارت وارده به سنجابی‌ها، در حد امکانات، قابل پرداخت شد.^(۳۲۹)

از آن جا که کمک‌های مالی آلمان، برای رسیدن به هدف‌های نظامی، در اختیار نادرلنی بود، او توانست امور مالی مقام‌های نظامی و نظارت بر آن‌ها را در دست مقام‌های آلمانی متمرکز سازد، اما تلاش او برای تنظیم پرداخت‌های مربوط به مهاجرین در کرمانشاه، به جایی نرسید.^(۳۳۰)

ارتباط با تهران، توسط پیک زومر، که در سفارت آمریکا در تهران به سر می‌برد، انجام می‌شد. زومر که با مقام‌های بانفوذ تهران در تماس مداوم بود، توانست به وسیله پیک خود، که به صورت ناشناس از جبهه‌ها می‌گذشت، درباره روی داده‌های تهران اطلاعات ارزش‌مندی به آلمانی‌ها بدهد.^(۳۳۱) نظام‌السلطنه و طرف‌دارانش با دوستان خود در تهران تماس مرتب داشتند و در جریان اوضاع پای‌تخت بودند. در هر حال موقعیت خاص سیاسی در ایران ایجاب می‌کرد هر دو طرف با هم ارتباط داشته باشند. حتی کار به جایی رسید که نظام‌السلطنه توانست با محافلی که با متفقین همکاری داشتند، ارتباط برقرار کند.^(۳۳۲)

اما با همه این‌ها، تماس با واسموس، ممکن نشد^(۳۳۳) و عثمانی‌ها به سبب کم‌بود نیرو نتوانستند نقشه حمله به جنوب ایران و اشغال دوباره اصفهان را به مرحله اجرا درآورند.^(۳۳۴) به همین دلیل نقشه یورش به قزوین، که هر دم انتظار آن می‌رفت، معوق ماند.^(۳۳۵) اما جبهه عثمانی‌ها بدون آن‌که با مانعی روبه‌رو باشد، هم‌چنان تا شرق همدان گسترش داشت.^(۳۳۶) نادرلنی و فوزی‌بیگ، برای پشتی‌بانی از عملیات بعدی^(۳۳۷) دست‌گاه تبلیغاتی‌ای به راه انداختند که تبلیغاتش، به ویژه در مناطقی که هنوز به تصرف عثمانی‌ها درنیامده بود، بسیار مؤثر بود^(۳۳۸) و تنها نگرانی از ناحیه لرها بود که روس‌ها و انگلیسی‌ها در میان آن‌ها به فعالیت گسترده دست زده بودند.^(۳۳۹)

نواحی کرمانشاه، همدان، سنندج، دولت‌آباد، بروجرد، و هارون‌آباد، در محدوده قدرت نظام‌السلطنه قرار داشتند و شبکه ارتباطی این مناطق، گذشته

از خط تلگراف، راهی بود که از گردنه پاتاق می‌گذشت و اختیارش در دست ایرانی‌ها بود. آلمان در کرمانشاه، بانک، مراکز پرداخت پول، و بیمارستان تأسیس کرده بود و داروهای آلمانی مرتباً می‌رسید و یک ایست‌گاه بی‌سیم نیز کار گذاشته شد. به همت سلیمان میرزا مدرسه‌هایی تأسیس شد که شیوه آموزش در آن‌ها همانند شیوه‌های آلمانی بود و هزینه‌شان را وزارت خارجه آلمان برعهده گرفته بود.^(۳۴۰)

روز ۵ سپتامبر ۱۹۱۶ / ۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۴ نیدرمایر پس از سفری پرماجرا از کابل وارد کرمانشاه شد^(۳۴۱) و پس از یک هفته گزارشی درباره وضع افغانستان به نماینده سیاسی آلمان تسلیم کرد.^(۳۴۲)

نیدرمایر و هنتیگ در اواخر سپتامبر ۱۹۱۵ / اوایل محرم ۱۳۳۴ با کاروان‌های خود به کابل رسیدند و به رغم پذیرایی گرم افغانی‌ها، زیر نظر بودند و در آغاز هیچ‌گونه آزادی عمل نداشتند. در گفت‌وگوهایشان با امیر حبیب‌الله‌خان محتاط اما باهوش، دانستند با آن‌که امیر میل داشت با استفاده از اوضاع، استقلال کشورش را تأمین کند و از راه بلوچستان راهی به سوی دریا بگشاید، اما با توجه به حضور انگلیسی‌ها در هند، و کمک مالی‌شان به کشور تهنی دست افغانستان، تصمیم‌گیری در این باره را به تأخیر می‌انداخت و منتظر تحویل جنگ بود تا پیروزمند جنگ معلوم گردد و با توسل به او منافع خود را به تحقق برساند.^(۳۴۳)

امیر افغانستان تحت تأثیر نایب‌السلطنه هند روشی احتیاط‌آمیز داشت، اما برادرش نصرالله‌خان، دشمن انگلیسی‌ها بود و از نیدرمایر و هنتیگ پشتی‌بانی می‌کرد و خواستار شرکت افغانستان در جنگ، به طرف‌داری از دولت‌های مرکز بود.^(۳۴۴) به رغم اختلاف نظرهایی که نیدرمایر و هنتیگ با یک‌دیگر داشتند،^(۳۴۵) با کمک اسیرهای اتریشی‌ای که از ترکستان گریخته بودند و تأیید افکار عمومی، توانستند با احتیاط بسیار، از راه تجهیز نسبی قشون افغانستان، نفوذ سیاسی و نظامی به دست آورند.^(۳۴۶) گفت‌وگو با امیر به ظاهر در اواسط ژانویه ۱۹۱۶ / اواخر ربیع الاول ۱۳۳۴ به نتیجه رسیده

بود، زیرا او با بستن قرارداد دوستی و بازرگانی با آلمان^۱ موافقت کرد و در آن قرارداد تمایل امیر به حفظ استقلال افغانستان (حرسه الله) از سوی آلمان به رسمیت شناخته شد. از این گذشته، امیر آمادگی خود را اعلام کرد که با فرستادن نماینده‌ای به ایران، با وزیرمختار آلمان در ایران تماس برقرار سازد. (۳۴۷)

امیر افغانستان نتوانست درباره شرکت کشور در جنگ، به طرفداری از آلمان، تصمیم بگیرد، گواین که شورایی از حکام ولایات و سران عشایر تشکیل داد و توصیه کرد آن شورا با نظر موافق به آلمان نگاه کند، اما در مشورت‌ها و گفت‌وگوها از به‌کار بردن واژه جنگ به شدت پرهیز می‌کرد. (۳۴۸) هنگامی که قرارداد یادشده پس از ۵ ماه توسط یک پیک به بغداد رسید، بلافاصله نیدرمایر متوجه شد برای تحرک افغانی‌ها، وضع و موقعیت جنگ در ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است. برپایه برآوردها، نزدیک به ۱۰ هزار تن نظامی آلمانی و عثمانی لازم بود تا قشون افغانی را برای شرکت در جنگ، آماده کنند، ضمن این‌که امیر افغانستان نیز برای شرکت فعالانه کشورش در جنگ، به گرفتن کم‌تر از یک میلیون لیره رضا نمی‌داد. در چنین شرایطی بود که نیدرمایر فعالیت‌های خود را در امر تجهیز سپاه افغانی محرمانه گزارش داد. (۳۴۹)

در تابستان ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، با خبرهایی که از کابل می‌رسید، امید می‌رفت امیر افغانستان تحت تأثیر تحولات ایران و موفقیت عثمانی‌ها در آن کشور به زودی درباره شرکت در جنگ تصمیم بگیرد، (۳۵۰) اما واقعیت این بود که سیر روی‌دادها، از خبرهایی که مربوط به شش ماه پیش بود، پیشی گرفته بود. در کابل خط ارتباط تلگرافی با جنوب و دست‌گاه بی‌سیم برای گرفتن و پخش خبرها (۳۵۱) نبود و همین امر، تأثیر منفی زیادی بر جای می‌گذاشت.

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۴۰.

با اهمیت زیادی که امیر افغانستان برای وضع میدان‌های جنگ در ایران، و برای تماس با عثمانی و آلمان، قایل بود، روشن است که عقب‌نشینی آلمان از ایران در بهار سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۴ ه.ق، تأثیری کاملاً منفی در او نهاد. او که از موقعیت خود در برابر انگلیسی‌ها اندیش‌ناک بود، از آلمان سلب اعتماد کرد و به این ترتیب از گسیل فرستاده خود به ایران چشم پوشید و در اواسط آوریل / جمادی‌الاول، اعلام کرد افغانستان هنگامی در جنگ شرکت خواهد کرد که شورش همگانی در هند به پا شود یا سپاه عظیمی از آلمانی‌ها و عثمانی‌ها روانه بلوچستان گردد. (۳۵۲) چون این شرایط به تحقق نپیوست و آزادی عمل آلمانی‌ها دوباره محدود گردید، نیدرمایر تصمیم به بازگشت گرفت. (۳۵۳) برای بازگشت، نیدرمایر به سمت باختر رفت و از راه ترکستان روسیه، راهی ایران شد و هتینگ نیز رو به سوی خاور، از راه هندوکش و پامیر، به چین، امریکا، و سپس آلمان رفت. (۳۵۴) آن‌دو پس از سفری پرماجرا به سلامت به وطن رسیدند، اما کاروان‌های آن‌ها هنگام بازگشت اندک زمانی در هرات توقف کردند و بخش اعظم آن در نواحی مرزی افغانستان و ایران اسیر شدند. (۳۵۵)

پیش از خروج آلمانی‌ها از افغانستان در اواخر ماه مه / اوایل شعبان، نصرالله‌خان برادر امیر افغانستان، که هواخواه شرکت در جنگ بود، با همه وسایل کوشید از خروج آن‌ها جلوگیری کند. (۳۵۶) کشته شدن امیرحبیب‌الله‌خان محتاط در ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ / ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ به دست مخالفین ضدانگلیسی خود، که از پستی‌بانی نصرالله‌خان برخوردار بودند، و باز شدن پای افغانستان در کش‌مکش‌های بعدی هند، این پرسش را برای مقام‌های آلمانی به میان آورد که آیا مخالفت با امیر افغانستان برخوردار از پستی‌بانی هیئت آلمانی نبوده است! و آیا ادامه فعالیت در آن کشور نمی‌توانست تحولاتی را که بالأخره در سال ۱۹۱۹ م روی داد، شتاب بخشد؟ (۳۵۷) با این‌که نمی‌توان در این باره رأی قاطع داد، اما شواهد نشان می‌دهد که با سقوط بغداد به دست انگلیسی‌ها و شرکت ایالات متحده در جنگ، دیگر شرکت

افغانستان در سیر جنگ، تأثیری نداشت.

با تجزیه و تحلیل نهایی گزارش‌هایی که نیدرمایر در سپتامبر ۱۹۱۶ / ذی‌قعدة ۱۳۳۴ به برلین فرستاد، نتیجه می‌گیریم هدف اصلی هیئت اعزامی به افغانستان، که همانا تلاش در جهت کشیدن پای آن کشور به جنگ بود، نمی‌توانست عملی شود و این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که دانسته شود سیاست آلمان در ایران، که پیوند آن با افغانستان زمانی هسته اصلی نظریه نادولنی را تشکیل می‌داد، محکوم به شکست گردیده بود. با همه این‌ها، اندیشه به کار گرفتن سیاستی خاص درباره افغانستان، که شاید بتواند «فرصت تازه‌ای به وجود آورد»^(۳۵۸) کاملاً کنار گذاشته نشد، زیرا گمان می‌رفت امیر در تأمین استقلال افغانستان و پیدا کردن راهی به سوی دریا، چون با منافع انگلستان ناسازگار است، تنها با توسل به جنگ می‌تواند به هدف‌های خود دست یابد^(۳۵۹) و بنابراین، تصور می‌شد افغانستان در کنار آلمان در جنگ شرکت کند. به دنبال این نظریه، کوشش برای ارتباط دوباره با افغانستان ادامه یافت و نادولنی، توسط نصرالله‌خان، نامه‌ای برای امیر افغانستان فرستاد و آمادگی آلمان را برای به رسمیت شناختن استقلال افغانستان تصریح کرد و برای بستن قرارداد دوستی و بازرگانی ابراز تمایل کرد. در ضمن نادولنی در آن نامه از امیر افغانستان خواسته بود نماینده تام‌الاختیاری به کرمانشاه بفرستد.^(۳۶۰) پیش از آن نیز پیک نیدرمایر که طرح قرارداد دوستی و بازرگانی را در چپق خود پنهان کرده بود، به افغانستان فرستاده شد.^(۳۶۱) اما به سبب عقب‌نشینی دوباره آلمانی‌ها از ایران، از همه این تلاش‌ها نتیجه‌ای عاید نشد. اندکی بعد نیدرمایر که درباره سیاست نادولنی در ایران با او اختلاف عقیده پیدا کرده بود، پس از اندکی فعالیت در سفارت آلمان، در اختیار سپاه مستقر در عراق قرار گرفت و بعداً از سوی مقام‌های آن سپاه به آلمان فرستاده شد.^(۳۶۲)

۷. ادامه گفت‌وگوها درباره بستن معاهده در کرمانشاه و فزونی مشکلات با نظام‌السلطنه و فوزی بیگ

با تلاش‌های نادولنی، برای پایان بخشیدن به مأموریت وحیدالملک، روابط میان نظام‌السلطنه و نادولنی، روز به روز بدتر می‌شد. علت اصلی این اختلاف‌ها اصرار نادولنی درباره محدودیت قراردادی بود که گفت‌وگوهای کرمانشاه پیرامون آن جریان داشت و روش مستبدانه‌ای که نظام‌السلطنه در امور اداری نشان می‌داد. از سوی دیگر، خود نادولنی نیز بر سر دوراهی قرار گرفته بود، زیرا از یک سو مایل به دخالت در کارهای داخلی دولت موقت نبود و از جهتی می‌خواست در محدوده حاکمیت حکومت موقت، سیر اوضاع و احوال به گونه‌ای باشد که بتواند اعتماد و احترام سایر نقاط کشور را به خود جلب کند.^(۳۶۳) اما چون فوزی بیگ به تحریک‌هایش هم‌چنان ادامه می‌داد، اختلاف‌های میان نادولنی و او، پس از دوره کوتاه صلح و آشتی، باز شدت گرفت.

روش مستبدانه نظام‌السلطنه در برابر توطئه‌ای که احیاناً ممکن بود علیه او تکوین یافته باشد، آشکار گردید. از چنان توطئه‌ای برای ضعیف کردن هرچه بیش‌تر دموکرات‌ها استفاده شد. هنگامی که نظام‌السلطنه از آن توطئه آگاهی یافت، دستور تحقیق در آن باره را صادر کرد^(۳۶۴) و به دنبال آن، شرکت‌کنندگان احتمالی در آن توطئه، کسانی چون یکانی و کاظم‌زاده بازداشت شدند.^(۳۶۵) در محاکمه ایشان، که به اصرار سلیمان‌میرزا در ۲۲ دسامبر / ۱۶ صفر، آغاز گردید، بدون دلیل محکمه‌پسند، بازداشت‌شدگان مقصر شناخته شدند^(۳۶۶) و سه تن ایرانی از میان آن‌ها به اعدام محکوم گردیدند^(۳۶۷) و یکانی و کاظم‌زاده و سید جلیل هرکدام به ۱۸ ماه زندان محکوم شدند.^(۳۶۸) در این ماجرا به تحقیقات نادولنی، برچسب مداخله در امور داخلی زدند و به او پاسخ رد دادند.^(۳۶۹) روی این اصل نادولنی کل ماجرا را «کمدی ساخته و پرداخته نظام‌السلطنه علیه دموکرات‌ها»^(۳۷۰) تلقی کرد و بعداً نیز دلایلی دال بر عدم احترام نظام‌السلطنه نسبت به قانون و

عدالت پیدا کرد و نتیجه گرفت این ماجرا فقط به منظور تضعیف موقعیت گروه سلیمان میرزا و کاظم‌زاده ترتیب داده شده است، زیرا اگرچه نظام‌السلطنه قول داده بود در جریان محاکمه دخالت نکند،^(۳۷۱) نادرولنی توسط یکی از داوران دادگاه اطلاع یافت که نظام‌السلطنه صدور حکم حداکثر مجازات برای محکومین را خواسته و «رأساً دستور»^(۳۷۲) اعدام را داده است. با همه این‌ها، بر اثر تلاش‌های نادرولنی، نظام‌السلطنه تقاضای بخشش محکومین را پذیرفت و موافقت کرد حکم اعدام به یک سال اقامت اجباری در محلی معین و حکم ۱۸ ماه زندان، به یک سال زندان تخفیف یابد.^(۳۷۳) شش تن محکوم برای گذراندن مدت محکومیت خود بلافاصله به بغداد فرستاده شدند.^(۳۷۴)

به رغم این قضایا، نادرولنی به گفت‌وگو با نظام‌السلطنه ادامه داد تا شاید به این ترتیب بتواند از اتکای بیش‌تر رییس حکومت موقت به فوزی‌بیگ جلوگیری کند. به گمان او، این روش بهتر از آن بود که نظام‌السلطنه را به «قطع پرداخت پول که چندان مناسب نبود، تهدید کند»^(۳۷۵) از این گذشته، نادرولنی از تلاش‌های روسیه و انگلیس برای بستن معاهده با ایران^(۳۷۶) آگاه بود و می‌خواست با عقد معاهده‌ای همانند با نظام‌السلطنه، سندی کتبی در دست داشته باشد تا در جریان گفت‌وگوهای آینده صلح^(۳۷۷) موقعیت اشغال‌شده نه‌چندان مناسب ایران را توجیه کند.^(۳۷۸) این گفت‌وگو که به سبب «ساده‌دلی و ناآگاهی طرف ایرانی صبر زیادی» برای نادرولنی می‌طلبد،^(۳۷۹) سرانجام در اواخر دسامبر ۱۹۱۶ / اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۵ به تهیه طرحی در چهار ماده انجامید.^۱ آن مواد عبارت بود از: ۱. تعهد، نه سپردن تضمین، آلمان درباره این‌که «به هر اقدامی متوسل شود تا هنگام بسته شدن قرارداد صلح، ایران احترام و تضمین عمومی درباره حفظ تمامیت ارضی خود را به دست آورد»؛ ۲. الغای همه قراردادهای، تعرفه‌های گمرکی، امتیازها، کاپیتولاسیون و

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۴۱.

داشتن حق حمایت از اتباع ایرانی؛ ۳. تعهد دولت ایران درباره کوشش برای به راه انداختن یک قیام همگانی علیه روسیه و انگلیس و نیز تعهد دولت برای تشکیل یک ارتش منظم با پشتی‌بانی مادی آلمان، برای بیرون راندن روس‌ها و انگلیسی‌ها و به رسمیت شناختن اقدام‌های نظام‌السلطنه به عنوان تصمیم‌های دولت ایران، به این شرط که این تصمیم‌ها با مخالفت شاه ایران روبه‌رو نگردد؛ ۴. اعطای امتیاز کشیدن خط آهن به یک شرکت آلمانی و تعهد دولت ایران که در آن خط آهن از قطارهای استاندارد اروپایی استفاده شود.^(۳۸۰)

درباره مواد ۲ و ۴ میان دو طرف اختلاف نبود. درباره ماده ۳ اندکی بحث شد، اما گفت‌وگو درباره ماده ۱ مدتی به درازا کشید، زیرا ایرانیان هنوز به گرفتن تضمین از آلمان امید داشتند. مدتی طول کشید تا بالاخره آن‌ها برای پذیرفتن آن ماده قانع شدند.^(۳۸۱) نادرولنی پس از فرستادن طرح از مقام‌های وزارت خارجه آلمان خواست پس از رسیدگی، در صورتی که آن را مناسب تشخیص می‌دهند، اجازه امضاء به او بدهند تا وی بتواند مستقیماً با دولت مرکزی ایران تماس بگیرد و حتی آن طرح را به توشیح شاه نیز برساند، «بی آن‌که توشیح او ضرورتی داشته باشد»^(۳۸۲) البته معلوم نیست که روی تماس بیش‌تر با دولت تهران اتکا می‌کرد یا آن‌که می‌پنداشت اگر شاه و دولت مرکزی با آن طرح موافقت کنند، نظام‌السلطنه هم آن را امضاء می‌کند.

دشواری‌های ارتباطی سبب شد تلگراف نادرولنی در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ / ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ به برلین برسد.^(۳۸۳) زیمرن در اصول با آن طرح موافق بود و عقیده داشت نادرولنی باید باز هم به گفت‌وگوهایش ادامه دهد و درباره کاپیتولاسیون و غیره (مانند موافقت‌نامه تازه آلمان و عثمانی) گفت‌وگوهای ویژه‌ای انجام دهد و یادآوری کرد که دولت آلمان آماده است به محض موافقت دولت ایران، با کمک مشاوران آلمانی، نظام‌های حقوقی مختلف را در اختیار دولت ایران بگذارد. تنها در این صورت است که آلمان در موضوع تبدیل کاپیتولاسیون به قراردادهای حقوقی متساوی الحقوق در برابر قانون،

می‌تواند از ایران در قبال دولت‌های دیگر پشتیبانی کند. (۳۸۴)

در این میان روس‌ها و انگلیسی‌ها در تهران تلاش می‌کردند دولت ایران را وادار کنند «قرارداد سپهدار» را به رسمیت بشناسد. (۳۸۵) اگرچه شاه و وثوق‌الدوله با ناامیدی مقاومت می‌کردند، اما یارای رهایی از فشار دو هم‌سایه را نداشتند. بخش نظامی «قرارداد سپهدار» همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، عملاً به اجرا درآمد و اصرار آن‌ها برای اجرای بخش مالی آن قرارداد بود. از این رو، دولت را به قطع کمک‌های مالی خود پیوسته تهدید می‌کردند. آشکار بود اگر آن تهدید عملی می‌شد، کار دست‌گاه‌های دولتی کلاً متوقف می‌شد. دولت و شاه ایران که اجرای «قرارداد سپهدار» را به منزله خط بطلان بر استقلال کشور تلقی می‌کردند، اقدام‌هایی را آغاز کردند. شاه محتشم‌السلطنه را نزد زومر فرستاد تا از دولت آلمان تقاضا کند «به عثمانی فشار آورند ارتش ترک پیش‌روی به سوی قزوین و رشت را هرچه زودتر آغاز کند.» (۳۸۶) در ضمن وثوق‌الدوله نیز تلاش می‌کرد با ارائه پیشنهادهای متقابل، از قبیل قایل شدن حق مشاوره برای مأموران مالی روسیه و انگلیس، یا ادامه گفت‌وگوها درباره رعایت استقلال ایران، نظارت مالی روسیه و انگلیس را در عمل تقلیل دهد یا دست‌کم آن را به تأخیر اندازد. اما روسیه و انگلیس به تقاضاهای ایران واقعی نگذاشتند و حتی روس‌ها تهدید کردند در صورت ادامه مقاومت دولت ایران، تهران را اشغال خواهند کرد. در پی این تهدید بود که وثوق‌الدوله به اندیشه کناره‌گیری افتاد و احتمال آغاز یک بحران سیاسی در ایران قوت گرفت. (۳۸۷)

نظام‌السلطنه و سایر سیاست‌گذاران ایرانی مقیم کرمانشاه، به این فکر افتادند که نسبت به «قرارداد سپهدار» که به جبر و زور امضاء شده بود، نزد دولت‌های بی‌طرف اعتراض کنند. (۳۸۸) نادولتی گفت این اعتراض اگر از پشتیبانی آلمان برخوردار شود، بدون تردید هنگام بررسی موضوع ایران نزد دولت‌های بی‌طرف و مطبوعات آلمان «که تدریجاً صورت مسئله مورد علاقه همگان را به خود گرفته» مؤثر خواهد بود. (۳۸۹) اما با دشواری‌هایی که سر راه

گفت‌وگوهای نادولتی و نظام‌السلطنه بود، این اعتراض‌ها کاری از پیش نبرد. (۳۹۰) تقی‌زاده و وحیدالملک نیز پیام مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ پرزیدنت ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا را، که خود را مدافع حفظ حقوق ملت‌های کوچک نشان می‌داد، (۳۹۱) دست‌آویز قرار دادند و در پیام ۲۵ ژانویه / اول ربیع‌الثانی خود،^۱ پشتیبانی ویلسون را از حفظ حقوق پای‌مال شده ایران درخواست کردند. در ضمن درخواست‌هایی با همان مضمون از سوی طباطبایی و سایر ایرانی‌های مقیم استانبول تسلیم رئیس‌جمهور آمریکا گردید.^۲

در این میان، زیردریایی‌های آلمان باز فعالیت‌های نامحدود خود را آغاز کردند و در نتیجه مناسبات سیاسی آمریکا و آلمان قطع شد و دولت آمریکا در یادداشت ۳ فوریه ۱۹۱۷ / ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ از دولت‌های بی‌طرف، از جمله ایران، درخواست کرد به پیروی از آمریکا روابط خود را با آلمان قطع کنند. (۳۹۲) دولت ایران مانند بسیاری از دولت‌های بی‌طرف یادداشت آمریکا را رد کرد. گفته شد ایران به بی‌طرفی خود تا پایان جنگ ادامه خواهد داد، حتی اگر دولت‌های درگیر در جنگ به نقض بی‌طرفی ایران ادامه دهند، چه از دیدگاه دولت ایران، به کار گرفتن این روش، به همه دولت‌ها اجازه می‌دهد پس از جنگ، به سود ایران موضع‌گیری کنند. (۳۹۳)

روابط نادولتی و نظام‌السلطنه، به دلیل اصرار نظام‌السلطنه در اداره امور به روش‌های کهن، رو به وخامت گذاشته بود. نادولتی شکایت داشت که «استبداد و اداره نادرست کارها» (۳۹۴) روز به روز از محبوبیت نظام‌السلطنه کم می‌کند، اما او به پشت‌گرمی نظمیه و عثمانی‌ها (۳۹۵) و نیز با پشتیبانی فوزی‌بیگ خود را سرپا نگاه داشته است. نادولتی، نظام‌السلطنه را به فروش مشاغل متهم می‌کرد (۳۹۶) و عقیده داشت او تحت تأثیر فوزی‌بیگ کوشش

۱. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۴۲.

۲. بنگرید به اسناد پیوست، سند شماره ۴۳.

خود را تنها مصروف ایستادگی در برابر آلمان یا حمله به آن می‌کند.^(۳۹۷) کاردار سفارت آلمان در آغاز می‌کوشید با برقراری مناسبات صمیمانه با رئیس حکومت موقت، اعتماد قشرهای گوناگون مردم را به «هدف‌های واقعی» آلمان جلب کند و به این ترتیب این گمان را که آلمان طرف‌دار روش خودکامه نظام‌السلطنه است، از ذهن‌ها بزداید و چنین وانمود شود این ایرانیان هستند که هم‌اکنون دولت ملی تشکیل داده‌اند و بنابراین مسئول آن هستند. اما این کوشش نادرستی سودی نداشت و او پس از آن‌که از روش خود نومید گردید، دریافت که باید ناخشنودی خود را از نظام‌السلطنه به گونه‌ای نشان دهد.^(۳۹۸) روی داده‌های بعدی سبب تشویق او گردید.^(۳۹۹) یکی از این حوادث، محکومیت و تبعید پاره‌ای از دموکرات‌ها بود. پس از این واقعه نادرستی یقین کرد نظام‌السلطنه و فوزی‌بیگ به گونه‌ای اسیر احساسات ضدآلمانی هستند که ادامه کار در کرمانشاه بی‌حاصل است. از این رو تصمیم گرفت سفارت آلمان را به همدان انتقال دهد.^(۴۰۰)

هدف از این مانور این بود که وانمود شود آلمان در صورت لزوم می‌تواند از نظام‌السلطنه پشتیبانی نکند و احیاناً با شاه و دولت مرکزی تماس بگیرد. نادرستی می‌پنداشت که نظام‌السلطنه با شنیدن خبر انتقال سفارت آلمان روش خود را تغییر خواهد داد و در نتیجه اوضاع به سود آلمان عوض خواهد شد. او در نظر داشت اگر این انتقال نتیجه ندهد، رشته کارها را شخصاً در همدان به دست بگیرد و با تهران و سایر نقاط ایران تماس برقرار کند، به ویژه آن‌که علی‌احسان‌پاشا فرمانده نظامیان ترک مستقر در همدان، روابط حسنه‌ای با او داشت و برخلاف کرمانشاه که به سبب حضور فوزی‌بیگ دشواری‌هایی در آن‌جا وجود داشت، در همدان امید هم‌کاری آلمان و عثمانی، قوی‌تر بود.^(۴۰۱)

خبر تصمیم نادرستی، درباره انتقال سفارت آلمان، با بهت و هراس نظام‌السلطنه و هوادارانش روبه‌رو گردید.^(۴۰۲) آن‌ها درصدد برآمدند اسباب خشنودی او را به گونه‌ای فراهم آورند، اما نادرستی پافشاری کرد و اظهار

داشت ادامه کار او تنها با دور شدن فوزی‌بیگ از کرمانشاه امکان‌پذیر است.^(۴۰۳) دشواری حضور فوزی‌بیگ در آن وقت، صورت دیگری یافت، زیرا وابسته نظامی تازه عثمانی، جمیل‌بیگ، که ظاهراً به سبب شکایت‌های نادرستی از فوزی‌بیگ، به جای او گماشته شده بود، در ۲۰ ژانویه / ۲۶ ربیع‌الاول، وارد کرمانشاه شد و در گفت‌وگوهای خود با نادرستی یادآوری کرد که مأموریت دارد روش فوزی‌بیگ را تغییر دهد.^(۴۰۳) نادرستی که دل‌گرمی پیدا کرده بود، دشواری‌های موجود را برای او تشریح کرد، به گمان این‌که جمیل‌بیگ نیز مخالف اعمال فوزی‌بیگ است.^(۴۰۴) وابسته نظامی تازه عثمانی، تأثیر خوبی در نادرستی به جا گذاشت و نادرستی او را مرد باهوشی یافت که می‌شد با او همکاری صمیمانه داشت. نادرستی آماده بود منافع و حیثیت عثمانی‌ها را در محدوده سیاست مشترک آلمان و عثمانی ارج بگذارد، اما از ادامه همکاری با فوزی‌بیگ هم‌چنان روی‌گردان بود و عقیده داشت انورپاشا بایستی یا فوزی‌بیگ را فوراً فرابخواند یا او را به مرخصی بفرستد،^(۴۰۵) گواين‌که هیچ قرینه‌ای در دست نبود که فوزی‌بیگ در اندیشه کناره‌گیری از مقام خود باشد.

بحران روابط آلمانی‌ها و عثمانی‌ها در کرمانشاه، موجب شد مقام‌های وزارت خارجه آلمان باز به دولت عثمانی یادآوری کنند آلمان هیچ هدف خاصی را در ایران دنبال نمی‌کند و مایل است ضمن هم‌کاری با عثمانی، عملیات موفقیت‌آمیز کنونی هم‌چنان ادامه داشته باشد.^(۴۰۶)

نظام‌السلطنه یک هیئت نمایندگی میانجی نزد نادرستی فرستاد و درخواست کرد او در کرمانشاه باقی بماند. نادرستی برای ماندن در کرمانشاه، شرایطی قایل شد، اما اجرای این شرایط، هم دخالت در وظایف نظام‌السلطنه بود، و هم سبب می‌شد رئیس حکومت موقت تابع نادرستی باشد.^(۴۰۷) نظام‌السلطنه شرایط نادرستی را نپذیرفت،^(۴۰۸) اما چون شهر کرمانشاه در آن وقت مستعد ناآرامی بود، نادرستی به این نتیجه رسید اگر نظارت خود را بر تحولات شهر از دست دهد، دیگر هیچ امیدی به اجرای شرایط نخواهد بود.

بنابراین از نقشه انتقال سفارت منصرف شد و مصمم گردید در کرمانشاه باقی بماند. (۴۰۹)

اما امید نادرلنی برای دست یافتن به یک توافق سریع، با هیئت میانجی، نقش برآب گردید و معلوم شد آن هیئت با همه انتقادهایی که به نظام السلطنه وارد می‌دانست، سیاست خارجی او را تأیید می‌کند. در عین حال درخواست‌های اولتیماتوم‌وار نادرلنی احساسات و غرور ایرانی‌ها را جریحه‌دار کرد و آن‌ها این درخواست‌ها را مداخله در امور داخلی خود تلقی کردند. (۴۱۰) در هر حال پس از موافقت بر سر مواد، گفت‌وگوها باز به درازا کشید (۴۱۱) و هنگامی که به نادرلنی اطلاع داده شد انجام درخواست‌های او به امضای قرارداد هم‌کاری و اتحاد آلمان با دولت موقت موکول است، (۴۱۲) گفت‌وگوها به بن‌بست رسید. اگرچه این نکته همان درخواست نظام السلطنه بود، نادرلنی آن را رد کرد و کوشید به ایران تفهیم کند سود آن‌ها تنها در پذیرفتن درخواست‌های او است. (۴۱۳)

نادرلنی مقاومت موجود در راه تقاضاهایش را صرفاً ناشی از تحریک‌های نظام السلطنه و فوزی‌بیگ می‌دانست و تردید به خود راه نمی‌داد که بدگمانی به هدف‌های آلمان و برپایی تظاهرات در برابر سفارت آلمان، به تحریک آن‌ها است. (۴۱۴) چون نظام السلطنه کاملاً هم‌سو با فوزی‌بیگ بود، بنابراین حضور آن نماینده‌ترک به منزله بزرگ‌ترین مانع در راه گسترش روابط آلمان و ایران به شمار می‌رفت. از سوی دیگر، تهدید انتقال سفارت، اوضاع را به سود نادرلنی تغییر نداد، بلکه برعکس سبب کناره‌جویی هیئت میانجی (۴۱۵) و گرایش آن به جبهه فوزی‌بیگ گردید. (۴۱۶) نادرلنی این‌بار کوشید با همه توان، برای فراخواندن و کنار گذاشتن فوزی‌بیگ اقدام کند.

در حین مذاکره با هیئت میانجی، نادرلنی پیوسته یادآوری می‌کرد اگر فوزی‌بیگ در کرمانشاه باقی بماند و جای خود را به جمیل‌بیگ که می‌توان با او همکاری کرد نسپارد، همه موقعیت‌های به دست آمده، بر باد خواهد رفت. نادرلنی اعلام کرد چنان‌چه فوزی‌بیگ در کرمانشاه بماند، «از آن پس طبق

اصل (رفتار) با دزدان خشن (۴۱۷) علیه او دست به کار خواهد شد.» (۴۱۸) او گفت اقدام‌ها ضرورتاً جنبه ضد عثمانی می‌گیرند و انورپاشا باید مطمئن باشد که «همه چیز ظرف مدتی کوتاه از این‌رو به آن‌رو می‌شود» (۴۱۹) و اگر حیثیت و سیاست عثمانی در این کشور دچار مخمصه شود، مسئولیت آن تنها به عهده انورپاشا است. او [نادرلنی] تاکنون هر کاری کرده تا از چنین وضعی پیش‌گیری شود. (۴۲۰) به دنبال آن، نادرلنی از کولمان، سفیر آلمان در استانبول، (۴۲۱) خواست به جای دنباله‌روی از خیال‌پردازی‌های لوسوو، خودش برای دخالت دولت عثمانی در این کار پافشاری کند. (۴۲۲)

تلاش‌های کولمان هم برای برکناری فوزی‌بیگ ناکام ماند، زیرا انورپاشا تصمیم داشت فوزی‌بیگ را با همه اشتباه‌هایش نگاه دارد، چون فوزی‌بیگ توانسته بود بدگمانی ایرانیان را نسبت به هدف‌های تجاوزگرانه عثمانی‌ها بزداید. وزیر جنگ عثمانی بیم داشت ایرانیان برکناری فوزی‌بیگ را به منزله تغییر سیاست عثمانی تلقی کنند و باز زمینه‌ای برای تشدید بدگمانی ایشان نسبت به عثمانی‌ها فراهم آید. البته انورپاشا پذیرفت که به فوزی‌بیگ جداً دستور دهد از همه تحریکاتش دست بردارد و با آلمانی‌ها هم‌کاری و هم‌آهنگی داشته باشد. در ضمن برای این‌که هیچ بهانه‌ای در دست فوزی‌بیگ نباشد، موافقت کرد یک «مشاور و سفیر آگاه و آرام» به ایران بفرستد. (۴۲۳) در عوض انورپاشا و علی‌بیگ هم‌پا نیز درخواست کردند به نادرلنی دستور داده شود برای حفظ هم‌کاری طرفین تلاش کند، زیرا در ایران، نیروی ناتوان عثمانی در برابر سپاه نیرومند روسیه قرار گرفته و لازم است در مناطق تحت اختیار دولت‌های مرکز آرامش برقرار باشد و آن مناطقی چون گذشته در کنار آلمان و عثمانی باقی بمانند. از این‌ها گذشته، اصولاً حکومت موقت نظام السلطنه برای رسیدن به همین هدف تشکیل شده است. پس باید از هر اقدامی که خشم و بدگمانی ایرانیان را نسبت به عثمانی‌ها برانگیزد، پرهیز شود. با این اوصاف، موضوع این‌که آیا نظام السلطنه خوب است یا آن‌که چه قدر قابلیت دارد، مطرح نیست، بلکه «ما باید از او پستی‌بانی

کنیم و در مناطق گشوده شده، به او آزادی عمل بدهیم و تا آنجا که ممکن است در مسایلی که برای ما اهمیت چندانی ندارد، دخالت نکنیم.»^(۴۴۴)

در نگاه نخست، نظریات انورپاشا منطقی و واقع‌گرایانه جلوه می‌کند. حتی کولمان هم عقیده داشت نظریات او «چندان تهی از واقعیت نیست.»^(۴۴۵) به عقیده او اگر نظام‌السلطنه تنها آرامش را در پشت جبهه حفظ می‌کرد و در نتیجه همکاری آلمان و عثمانی ادامه می‌یافت، دیگر کارهای او علی‌السویه می‌بود و سایر مسایل را می‌شد پس از جنگ در تهران حل و فصل کرد.^(۴۴۶) اما در این اظهارنظرها به این نکته توجه نمی‌شد که مضمون خط کلی ای که انورپاشا ارائه می‌داد، با واقعیت‌های موجود هم‌آهنگی نداشت، زیرا اگرچه عثمانی‌ها تمام و کمال انکار می‌کردند، اما هم‌چنان دنبال مقاصد تجاوزکارانه‌شان در ایران بودند^(۴۴۷) و شیوه انورپاشا برای زدودن بدگمانی ایرانیان، از انداختن همه تقصیرها به گردن آلمان، به هیچ وجه در جهت ادامه مناسبات صمیمانه آلمان و عثمانی، آن‌طور که انورپاشا می‌خواست، نبود.

یکی دیگر از دشواری‌های آلمان این بود که ظاهراً نادرش پدیری، کیاست و احیاناً حيله‌گری نداشت تا بتواند با استفاده از وسایل موجود، با نرمش و نزاکت بیش‌تر، موقعیت خویش را حفظ کند. او به جای هر کاری تنها بر فراخواندن فوزی بیگ اصرار می‌ورزید، در کارها و وظیفه‌های نظام‌السلطنه دخالت می‌کرد و برخلاف اعتقاد نخستینش، در پی ادامه اختلاف با نظام‌السلطنه و فوزی بیگ، بر آن شده بود که سیاست آلمان و عثمانی‌ها در ایران را زیر نظر بگیرد اما این سیاست، به تشدید مقاومت رییس حکومت موقت و اتکای بیش‌تر او به فوزی بیگ منجر گردید و باعث نگرانی و احتیاط بسیاری از ایرانیان صمیمی و صادق شد.

حساسیت نظام‌السلطنه را نسبت به ادعاهای نادرش می‌توان از تلگراف‌هایی تشخیص داد که او برای طباطبایی، نماینده دولت موقت، و انورپاشا مخابره کرده بود. در آن تلگراف‌ها او بارها از این شکوه کرده است که نادرش در همه کارها دخالت می‌کند و او را ناگزیر می‌سازد هر کاری را

به میل او انجام دهد. او نادرش را نکوهش کرده که در نهان با انقلابیون همکاری می‌کند و به شهرت وی، و یک‌دستی عملیات در ایران، لطمه می‌زند^(۴۲۸) و مایل است هر کاری را طبق «برنامه‌ریزی خیلی دقیق»^(۴۲۹) انجام دهد. شکوه دیگر رییس حکومت موقت از این بود که هرگاه مقاومتی از سوی وی صورت گیرد، نادرش به حربه تهدید قطع پرداخت پول متوسل می‌شود و این چیزی است که غرور او را جریحه‌دار می‌کند و ادامه همکاری را دشوار می‌سازد. ناگفته پیداست که منظور نظام‌السلطنه از شکوه آخری این بود که نحوه مصرف پول‌های آلمان را شخصاً در اختیار گیرد.

این بار مقام‌های وزارت خارجه به تهدیدهای نادرش تن در ندادند.^(۴۳۰) زیرمن به او اطلاع داد که انورپاشا ناچار است جانب میهن‌پرستی متعصبانه در کشورش را نگاه دارد و او [نادرش] باید از برخورد نظام‌السلطنه و فوزی بیگ جلوگیری کند و رفتاری در پیش گیرد که ادامه همکاری آن دو را امکان‌پذیر سازد.^(۴۳۱) در عین حال زیرمن به مقام‌های عثمانی یادآور شد دستورهایی برای نادرش فرستاده است که موافق میل آن‌ها است، اما اکنون «زمان آن فرارسیده که مقام‌های ترک به دسیسه‌چینی‌های فوزی بیگ پایان دهند»،^(۴۳۲) زیرا دشواری‌های موجود، در وهله نخست، از موضع ضدآلمانی فوزی بیگ ناشی می‌شود. وی گاه نیز از دموکرات‌های ایران دفاع می‌کرد، زیرا به نظر او آن‌ها به خاطر طرف‌داری از آلمان، از ناحیه فوزی بیگ و نظام‌السلطنه، مورد تعقیب قرار گرفته‌اند. به عقیده زیرمن، برای حفظ منافع آلمان و عثمانی لازم بود در برابر همه احزاب و جناح‌ها روش اعتدال‌آمیزی در پیش گرفته شود و یک رفتار ناشایست در برابر حزب دموکرات سبب می‌شد به آلمانی‌ها و عثمانی‌ها برجسب ناسپاسی زده شود، زیرا این دموکرات‌ها بودند که در آغاز کار جانب آلمان و عثمانی را گرفتند.^(۴۳۳)

در چنین اوضاع و احوالی، کش‌مکش‌های کرمانشاه به آخرین حد خود رسید. نادرش از مجرای کاملاً محرمانه‌ای آگاهی یافت انورپاشا موضع

فوزی‌بیگ را تلگرافی تأیید کرده است.^(۴۳۴) از این گذشته، نادولنی در همان وقت از شکایتی که نظام‌السلطنه از او به انورپاشا برده بود، مطلع شد.^(۴۳۵) نادولنی چنین شکایتی را، آن هم شکایت بُردن به یک دولت بیگانه، «اهاستی ناپذیرفتنی»^(۴۳۶) قلمداد کرد و خواست به او اختیار داده شود روابط خود را با نظام‌السلطنه به کلی قطع کند و هیئت میانجی را وادارد با نظام‌السلطنه، به عنوان رییس دولت موقت، دیگر همکاری نکنند. او به این خیال بود که جز پرداخت پول برای ارتش و ژاندارمری، از سایر پرداخت‌ها خودداری کند. نادولنی می‌پنداشت موقعیت نظام‌السلطنه و فوزی‌بیگ از این راه «متزلزل» خواهد شد و انورپاشا «به حکم عقل» گردن خواهد نهاد و هنگام بررسی کلی مقاصد و هدف‌های مشترک در ایران، برکناری «دو آلت فعل خود یعنی نظام‌السلطنه و فوزی‌بیگ» را تصویب خواهد نمود.^(۴۳۷)

درباره هدف‌های مشترک آلمان و عثمانی در ایران، نادولنی پندارهایی در سر داشت و معتقد بود آن هدف‌ها از روی داده‌های موجود سرچشمه گرفته است. به نظر او، هدف‌های مشترک دو کشور عبارت بودند از: ۱. وارد آوردن خسارت‌های نظامی به روسیه و انگلیس؛ آزاد کردن ایران از تسلط روسیه و انگلیس؛ ۲. تشکیل یک اتحادیه اسلامی - دفاعی، متشکل از عثمانی، ایران، افغانستان. وسایل رسیدن به این هدف‌ها عبارت بود از عملیات نظامی ارتش عثمانی، تبلیغات سیاسی، دفاع‌پذیر کردن ایران، برقراری نظم و ترتیب در مسایل مالی و قوه قانون‌گذاری و بالأخره بستن معاهده‌هایی با ایران و افغانستان. به گمان نادولنی، او با دنبال کردن این هدف‌ها می‌توانست با جمیل‌بیگ، وابسته نظامی تازه عثمانی، همکاری مثبت داشته باشد و چون از برقراری تفاهم با نظام‌السلطنه ناامید شده بود، با دست زدن به تلاش‌هایی در تهران می‌خواست مخیرالسلطنه را به جای نظام‌السلطنه سرکار آورد؛ گواين که خود او هم به موفقیت این نقشه تردید داشت.^(۴۳۸) بنابراین از وزارت خارجه آلمان پرسید آیا ممکن است «به هر قیمتی که شده» تقی‌زاده به استانبول بیاید و پس از کسب موافقت مقام‌های عثمانی، به عنوان

نامزد مشترک دو دولت برای احراز سِمَت نظام‌السلطنه عازم کرمانشاه گردد! هدف نادولنی این بود که تا آن وقت «موقتاً اقدام‌هایی»^(۴۳۹) بکند.

کولمان سفیر آلمان در استانبول، که تلگراف‌ها به توسط او به برلین مخابره می‌شد، از این سخنان، بروز تحولات خطرناکی را پیش‌بینی کرد و موقعیت را مناسب دید به وزارت خارجه آلمان اعلان خطر کند. بنابراین در تلگراف ۲۶ فوریه / ۴ جمادی الاول، به زیمرمن، یادآوری کرد که به اعتقاد وی نادولنی به موقعیت و وظیفه‌اش «هیچ آگاهی»^(۴۴۰) ندارد و با اقدام‌های ظاهراً خودسرانه، بدون داشتن مجوز، از اصرار برای برکناری فوزی‌بیگ گذشته و اینک در جهت برکناری نظام‌السلطنه و جای‌گزین ساختن فردی دیگر، تلاش می‌کند و این مطلبی بسیار نگران‌کننده است. کولمان پس از گفت‌وگوهای مفصل با لوسوو، نظر عثمانی‌ها را دال بر این‌که نادولنی «بسیار فعال بوده، اما به آخر کار رسیده است»^(۴۴۱) درست تشخیص داد و از وزارت خارجه پرسید آیا وقت آن نرسیده که نادولنی و فوزی‌بیگ، هم‌زمان از کار برکنار شوند و نمایندگان تازه عثمانی و آلمان،^(۴۴۲) که دارای روشی معتدل باشند (مانند کاردورف) فرستاده شوند. در مقابل نگرانی ناشی از تعویض آن افراد، سفیر آلمان در استانبول استدلال می‌کرد که «نادولنی بر اثر زیاده‌روی‌هایش اینک طوری به بن‌بست رسیده که دیگر نخواهد توانست با در پیش گرفتن روشی صادقانه، به یک عقب‌نشینی سیاسی دست بزند.»^(۴۴۳) زیمرمن در اصول با سخنان کولمان موافق بود، اما پیش‌نهاد برکناری نادولنی را نپذیرفت و در همان روز ضمن یادآوری هوش‌مندی نادولنی، به او یادآور شد که برای هم‌زیستی با نظام‌السلطنه و فوزی‌بیگ راهی پیدا کند. او مجدداً خط کلی سیاست آلمان در ایران را به این ترتیب بیان داشت که «ما باید برای عثمانی‌ها در مناطق گشوده شده ایران حقیقتاً قایل شویم و نگذاریم این تصور پیدا شود که سودای پیش‌تازی در ایران را در سر داریم.»^(۴۴۴) به عقیده او مهم این بود که در برابر ایرانیان «روی اتحاد عثمانی‌ها و آلمانی‌ها تأکید شود و اعتماد آن‌ها به سیاست آلمان و عثمانی